Journal of American Strategic Studies

The Foreign Policy of Trump's First Administration: The Republican Turnaway from Internationalism

Hossein Rajaei[1]

DOR: 20.1001.1.28210247.1403.4.16.2.6

16

Vol. 4
Winter 2025

Research Paper

Received:
05 February 2025
Revised:
19 February 2025
Accepted:
24 February 2025
Published:
19 February 2025
P.P: 35-68

ISSN: 2821-0247
E-ISSN: 2783-4743

Abstract

The rise of Donald Trump in the United States and his foreign policy positions represent the most significant departure from internationalism in Republican administrations' foreign policy since the end of World War II. This shift stands in stark contrast to the highly internationalist and interventionist approaches of the three preceding Republican administrations. Such a notable change raises the question: Why did the Trump administration choose a foreign policy path different from its predecessors? To address this question, the present study employs neoclassical realism as its theoretical framework and utilizes a historical research method. It examines three historical periods in U.S. foreign policy in which Republican inclinations toward internationalism declined. By analyzing intra-party dynamics in these three periods, the study aims to identify the key factors influencing shifts in Republican foreign policy. The findings indicate a direct relationship between the reduction of threats to U.S. security and interests and the decline of internationalism in Republican foreign policy. In all three periods, following the decline of a major threat to the U.S., there was a growing shift away from internationalism in Republican foreign policy preferences, which subsequently influenced the foreign policies of Republican administrations. In this context, Trump's foreign policy discourse emerged due to the diminished threat from terrorist groups and the Republican Party's reluctance to bear the high costs of the War on Terror. From this perspective, Trump's foreign policy discourse represents a balance between security concerns and cost aversion within Republican policy preferences.

Keywords: Foreign policy, Donald Trump, internationalism, Republican administrations, United States.

1. Ph.D. in International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran.

Cite this Paper: Rajaei' H. (2025). The Foreign Policy of Trump's First Administration: The Republican Turnaway from Internationalism. American Strategic Studies, 4(16), 35–68.

Publisher: Imam Hossein University "Authors Retain The Copyright"

This article is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License(CCBY 4.0)

نشریه مطالعات راهبردی آمریکا

سیاست خارجی دولت اول ترامپ؛ رویگردانی جمهوری‌خواهان از بین‌الملل‌گرایی

حسین رجائی[1]

۱۶
سال چهارم
زمستان ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶
صص: ۶۸-۳۵

شاپا چاپی: ۰۲۴۷-۲۸۲۱
الکترونیکی: ۴۷۴۳-۲۷۸۳

چکیده

ظهور دونالد ترامپ در آمریکا و مواضع سیاست خارجی وی، گویای شدیدترین رویگردانی از بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی دولت‌های جمهوری‌خواه از زمان پایان جنگ جهانی دوم می‌باشد که بویژه با رویکردهای بشدت بین‌الملل‌گرایانه و مداخله‌گرایانه سه دولت جمهوری‌خواه پیش از آن در تعارض است. چنین تغییر قابل ملاحظه‌ای این سؤال را ایجاد می‌کند که چرا دولت ترامپ جهتی متفاوت از سیاست خارجی اسلاف خود را انتخاب نمود؟ در جهت پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از واقع‌گرایی نوکلاسیک به عنوان چارچوب نظری و روش تاریخی به عنوان روش پژوهش، سه دوره تاریخی در سیاست خارجی آمریکا که در آن تمایل به بین‌الملل‌گرایی در بین جمهوری‌خواهان کاهش یافته را مورد بررسی قرار داده است تا با واکاوی پویایی‌هایی درون حزب جمهوری‌خواه در هر سه دوره، عوامل تأثیرگذار بر تغییر در سیاست خارجی جمهوری‌خواهان را استخراج نماید. نتایج حاصله بیانگر وجود یک رابطه مستقیم بین کاهش میزان تهدید علیه امنیت و منافع ایالات‌متحده و کاهش تمایل به بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری‌خواهان است. در هر سه دوره، پس از افول یک تهدید عمده علیه آمریکا، رویگردانی از بین‌الملل‌گرایی در ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان افزایش یافته و به تبع آن سیاست خارجی دولت‌های جمهوری‌خواه را متأثر ساخته است. در همین راستا، غلبه یافتن گفتمان سیاست خارجی ترامپ ناشی از کاهش میزان تهدید گروه‌های تروریستی و در نتیجه عدم تحمل هزینه‌های بالای راهبرد جنگ علیه تروریسم توسط جمهوری‌خواهان است. از این منظر، گفتمان سیاست خارجی ترامپ در نقطه تعادل دو گرایش امنیت‌خواهی و هزینه‌گریزی در ترجیحات سیاست جمهوری‌خواهان قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی، دونالد ترامپ، بین‌الملل‌گرایی، دولت‌های جمهوری‌خواه، ایالات‌متحده

۱ دکتری تخصصی روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران، تهران، ایران
h.rajaie@ut.ac.ir

استناد: رجائی، حسین.(۱۴۰۳). سیاست خارجی دولت اول ترامپ؛ رویگردانی جمهوری‌خواهان از بین‌الملل‌گرایی. مطالعات راهبردی آمریکا، ۴(۱۶)، ۶۸-۳۵. DOR: 20.1001.1.28210247.1403.4.16.2.6

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین(ع)
«حق چاپ برای نویسندگان محفوظ است».
این مجله تحت مجوز(Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0 منتشر می‌شود.

مقدمه

با پایان جنگ سرد و ظهور یک جهان تک‌قطبی، اولین دولت پساجنگ سرد آمریکا تحت رهبری جرج هربرت واکر بوش[1]، لشکرکشی بزرگی را برای اولین جنگ خلیج فارس به راه انداخت و به پشتوانه پیروزی سریع و چشمگیرش در عملیات طوفان صحرا[2]، از «نظم نوین جهانی»[3] سخن گفت. نظم لیبرالی که اولین ستون آن، بین‌الملل‌گرایی آمریکایی است. از این منظر، بدون دخالت، نظارت و هدایت هژمون در سرتاسر جهان، تداوم چنین نظمی امکان‌پذیر نیست و ایالات‌متحده در نقش پلیس جهان، تضمین‌کننده تداوم کارکرد نهادهای بین‌المللی است. چنین نگاهی به نقش ایالات‌متحده در جهان، در دولت جمهوری‌خواه بعدی نیز تداوم یافت. نُه ماه پس از ورود بوش پسر به کاخ سفید و متعاقب حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دوره جدیدی در سیاست خارجی آمریکا آغاز گردید. با شعار نبرد علیه تروریسم، ایالات‌متحده لشکرکشی مجددی به منطقه غرب آسیا نمود تا پیروزی‌های قاطع خویش را تکرار کند و با اشغال عراق و افغانستان، دوره جدیدی از مداخله‌گرایی آمریکایی را تحت عنوان صدور آزادی و دموکراسی به جهان آغاز نماید.

نمایش قدرت نظامی منحصر به فرد آمریکا که بیانگر توان دست‌نیافتنی اقتصادی و فناورانه آن بود، امیدواری‌ها به ابرقدرت را آنقدر افزایش داد که تحلیلگران آمریکایی بسیاری از هر دو جناح چپ و راست، «امپراتوری آمریکایی»[4] را روایت مسلط قرن بیست و یکم بدانند (Nye Jr, 2003). پرواضح است که اولین شرط حفظ این هژمونی، حفظ راهبرد بین‌الملل‌گرایی آمریکایی است اما ناگهان در ایالات متحده دولتی بر سرکار آمد که گرچه همچنان برتری آمریکا در همه عرصه‌ها را دنبال می‌کرد ولی با شعار «اول آمریکا»[5] توجه به داخل را در اولویت بالاتری نسبت به جهان خارج قرار داد و به این ترتیب نگرانی بسیاری را در میان بخش بزرگی از سیاستمداران، اصحاب رسانه و اندیشمندان آمریکایی درخصوص عقب‌نشینی آمریکا از رهبری نظم لیبرال و اتخاذ یک رویکرد نوانزواگرا (شبه‌انزواگرا) برانگیخت.

1 George H. W. Bush
2 Operation Desert Storm
3 New world order
4 American Empire
5 America First

از نگاه نخبگان سیاست خارجی ایالات‌متحده، تمامی عقایدی که دونالد ترامپ مطرح می‌کرد در تضاد با ایده‌هایی بود که نظام بین‌المللی پساجنگ سرد را پشتیبانی کرده است. روی همه موضوعات محوری همانند تجارت، اتحاد، حقوق بین‌الملل، چندجانبه‌گرایی، حفاظت از محیط زیست و حقوق بشر، ترامپ اظهاراتی داشت که همگی به معنای شکستن سنت ۷۰ ساله ایالات‌متحده بود (Ikenberry, 2017: 1-2).

دولت ترامپ در طول دوره مسئولیت خود، ایالات‌متحده را از مجموعه‌ای از نهادها، معاهدات و تعهدات بین‌المللی بیرون کشید که از جمله مهم‌ترین آن‌ها: توافق هسته‌ای با ایران (برجام)[1]، توافقنامه بین‌المللی پاریس در مورد تغییرات اقلیمی، پیمان مشارکت دوسوی اقیانوس آرام، شورای حقوق بشر سازمان ملل و سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بوده است. وی سیاست‌هایی را هم در جهت تضعیف سازمان تجارت جهانی بکار برد (Ashbee & Hurst, 2020: 8). علاوه بر این، ترامپ پیشنهاد داد تا سهم ایالات‌متحده از بودجه سازمان ملل تا ۴۰ درصد کاهش یابد و مجمع عمومی را مجبور کرد تا ۶۰۰ میلیون دلار از بودجه حفظ صلح را کم کند. تهدید به خروج از ناتو و خروج از موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی برای تحت فشار قراردادن متحدان آمریکا، از دیگر سیاست‌های دولت اول ترامپ در ضدیت با بین‌الملل‌گرایی بوده است (Schweller, 2018a: 139-140).

مجموع آنچه از پایان جنگ سرد تا ابتدای دوره ریاست جمهوری ترامپ رخ داد، بیانگر وجود یک گرایش قوی به بین‌الملل‌گرایی و به‌ویژه مداخله‌گرایی در سیاست خارجی دولت‌های جمهوری‌خواه است. البته آغاز چنین رویکردی در سیاست خارجی دولت‌های جمهوری‌خواه، به دوره پس از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد و در دولت ریگان به اوج می‌رسد. رویکرد بشدت ستیزه‌جو و مداخله‌گرای دولت ریگان در تاریخ سیاست خارجی آمریکا زبانزد است. بر همین اساس، کاهش قابل توجه تمایل به بین‌الملل‌گرایی در دولت ترامپ از زمان جنگ جهانی دوم در بین دولت‌های جمهوری‌خواه بی‌سابقه به نظر می‌رسد. در نتیجه، پژوهش حاضر به‌دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا علی‌رغم وجود یک گرایش قوی به بین‌الملل‌گرایی در راهبرد کلان

1. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA)

دولت‌های جمهوری‌خواه، دولت ترامپ (۲۰۱۶-۲۰۲۰) جهتی متفاوت را در سیاست خارجی خود انتخاب کرد؟

مقاله حاضر در جهت پاسخ به این پرسش، سه دوره تاریخی در ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان را که در آن تمایلات ضد بین‌الملل‌گرایانه به طور برجسته‌ای افزایش یافته است مورد بررسی قرار می‌دهد تا از طریق مقایسه آن‌ها بتواند عوامل مؤثر بر چنین تغییر رویکردی را شناسایی کند. این سه دوره عبارت‌اند از: دوره پس از جنگ جهانی اول، دوره پس از پایان جنگ سرد و دوره پس از جنگ علیه تروریسم.

۱ـ پیشینه پژوهش

در خصوص چرایی سیاست خارجی متفاوت دولت ترامپ آثار بسیار متعددی نگاشته شده است که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

آتابِی و کارادِمیر (۲۰۲۰) در مقاله‌ای با عنوان: «نوانزواگرایی در سیاست خارجی ایالات‌متحده تحت دولت‌های اوباما و ترامپ: چشم‌انداز گذار قدرت و پایان رهبری جهانی»، بر این باور هستند که از دوره دوم دولت اوباما، برای اولین‌بار پس از جنگ جهانی دوم، یک روند نوانزواگرایانه در سیاست خارجی ایالات‌متحده آغاز شده و در دولت ترامپ به اوج خودش رسیده است. این دو، نزول جایگاه نهادهای بین‌المللی و معاهدات چندجانبه در دولت ترامپ را از نشانه‌های این راهبرد انزواگرایانه جدید می‌دانند و به این تحوّل بنیادین از منظر نزول نسبی قدرت اقتصادی آمریکا با نمایان شدن پیامدهای فاجعه‌بار جنگ عراق و تداوم آثار منفی بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ نگاه می‌کنند. نزولی که علاوه بر زمینه‌هایی در سطح داخل، علّت‌هایی هم در سطح نظام دارد که از جمله مهم‌ترین آن رشد فزاینده قدرت اقتصادی چین است (Atabey & Karademir, 2020).

لوفلمان (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان: «از دکترین اوباما تا اول آمریکا: فرسایش اجماع واشینگتن روی راهبرد کلان»، به چرایی تغییر در راهبرد کلان آمریکا، نگاهی گفتمانی، هویتی و معنایی دارد. وی شروع دوره ریاست جمهوری اوباما را سرآغاز به چالش کشیدن روایت جریان اصلی در خصوص رهبری ایالات متحده بر نظم بین‌المللی لیبرال و ساخت گفتمانی جدید و

ضدهژمونیک برپایه «خویشتنداری»[1] و «موازنه از راه دور»[2] می‌داند. اساس آن، این باور است که گفتمان مسلط در خصوص هژمونی لیبرال و برتری آمریکا، با گسترش بیش از حد تعهدات این کشور، منابع نظامی و اقتصادی آن را به هدر داده و مجموعه‌ای از ناپایداری‌های منطقه‌ای را بوجود می‌آورد. از نگاه لوفلمان، دکترین «هدایت از عقب»[3] باراک اوباما، اصلاح سمت‌گیری موجود در سیاست خارجی آمریکا به یک سیاست محتاطانه و عملگرایانه‌تر بود ولی برخلاف وی، دولت ترامپ، با شعار نوانزواگرایانه «اول آمریکا» به‌دنبال تغییراتی بنیادین بوده است (Löfflmann, 2019).

استفان والت (۲۰۲۰) نیز در مقاله‌ای با عنوان: «موازنه از راه دور در زمانه پوپولیست»، سیاست خارجی آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم و بویژه بعد از پایان جنگ سرد را مبتنی بر راهبرد «هژمونی لیبرال» می‌داند. به این معنا که ایالات‌متحده از طریق سیاست‌هایی چون گسترش دموکراسی، ترویج تجارت آزاد، تقویت متحدان و نهادهای بین‌المللی و دفاع از حقوق بشر به‌دنبال گسترش یک نظم بین‌المللی لیبرال مبتنی بر قانون بوده است. والت با ترامپ موافق است که این نوع راهبرد، یک فاجعه کامل برای آمریکا بوده است و پیروزی غیرمنتظره ترامپ را دلیلی بر نارضایتی عمومی نسبت به این راهبرد می‌داند. نارضایتی که به دلیل افزایش دائم هزینه‌ها و باتلاق‌هایی که آمریکا در آن گرفتار شده و تکرار پیاپی این اشتباهات به‌وجود آمده است (Walt, 2020).

در حوزه منابع فارسی، سیاست خارجی دولت ترامپ بیشتر از منظر مطالعات تطبیقی و حوزه‌های موضوعی چون ایران، چین و مناطق غرب آسیا و آمریکای لاتین مورد توجه قرار گرفته و از منظر رویکرد کلان سیاست خارجی آمریکا و چرایی تغییر در آن مورد توجه نبوده است. از میان منابع بسیار محدود در موضوع اخیر می‌توان به مقاله محمدرضا جلالی و همکاران (۱۴۰۰) با عنوان: «بررسی تطبیقی رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل: با تأکید بر نقش باراک اوباما و دونالد ترامپ» اشاره کرد که در بررسی تفاوت‌های سیاست خارجی دو دولت اوباما و ترامپ بر «متغیر

1. Restraint
2. Offshore Balancing
3. Leading from Behind

فردی» متمرکز می‌شود و البته به نظر می‌رسد میزان اثرگذاری ویژگی‌های شخصیتی اوباما و ترامپ بر سیاست خارجی آمریکا را بیش از میزان واقعی آن ارزیابی می‌کند.

آن‌چنان که مشهود است اغلب منابع موجود، سیاست خارجی متفاوت دولت ترامپ را در چارچوب کلان سیاست خارجی ایالات‌متحده و بدون توجه به مؤلفه‌های حزبی آن مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند در حالی که اثرگذاری مؤلفه‌های یاد شده در تغییر شگرفی که در سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ اتفاق افتاده است قابل توجه به نظر می‌رسد و اکتفا به سطح تحلیل نظام بین‌الملل نمی‌تواند تمامی آنچه را اتفاق افتاده است تبیین نماید. پیوستگی نسبی که بین سیاست خارجی دولت‌های دموکرات اوباما و بایدن وجود داشت نشان‌دهنده نقص تحلیل‌هایی است که تغییرات سیاست خارجی در دولت ترامپ را صرفاً یک روند کلان در سیاست خارجی ایالات‌متحده می‌بینند. پژوهش حاضر از این منظر با رجوع به متغییرهای سطح داخل و لحاظ کردن پویایی‌های درون حزب جمهوری‌خواه تلاش کرده تا از دریچه‌ای نو به چرایی تغییر در سیاست خارجی ایالات‌متحده در دوره ترامپ بنگرد.

۲ـ روش پژوهش

پژوهش حاضر در جهت بررسی چرایی تغییر در جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات‌متحده در دولت ترامپ، سه دوره تاریخی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در نتیجه از آنجا که اساساً ماهیتی تاریخی دارد از روش پژوهش تاریخی استفاده نموده است. سه دوره تاریخی که پویایی‌های ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان در آن مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، عبارت‌اند از: پس از جنگ جهانی اول، پس از پایان جنگ سرد و پس از کارزار جنگ علیه تروریسم.

در روش پژوهش تاریخی، پژوهشگر رویدادهای واگرا را در قالب توالی‌ها، سازماندهی و آن‌ها را برای خلق نوعی تصویر بزرگتر گرد هم جمع می‌کند. آنگاه تبیین‌های موجهی تدوین می‌شوند. پژوهشگر با مجموعه‌ای از مفاهیم اولیه کارش را شروع می‌کند و در گام بعدی به جستجوی قرائن و گردآوری آن‌ها می‌پردازد. او باید بتواند نحوه ارتباط این قرائن با سؤال و مفاهیم پژوهش را تبیین نماید (نیومن، ۱۳۹۰: ۴۱۹-۴۲۱). پژوهش‌های تاریخی تا حدی با تجزیه و تحلیل توالی رویدادهایی که در موضوع پژوهش رخ می‌دهد، تعریف می‌شوند. تحت این

رویکرد، تحلیلگر با یک ارتباط مشاهده شده آغاز می‌کند و سپس بررسی می‌نماید که آیا این ارتباط بازتاب‌دهنده علّیت هست یا خیر (Mahoney, 2004: 88-89).

۳ـ چارچوب نظری

پژوهش حاضر به دولت ایالات‌متحده به عنوان یک واحد یکپارچه نگاه نمی‌کند و بین سیاست خارجی دولت‌های جمهوری‌خواه و دموکرات تمایز ایجاد می‌نماید. در نتیجه در این پژوهش از واقع‌گرایی نوکلاسیک[1] به علت توجه همزمان آن به سطح نظام و سطح داخل به عنوان چارچوب نظری استفاده شده است. واقع‌گرایان نوکلاسیک توجه همزمان به سطح نظام و سطح واحدها را در شناخت سیاست خارجی دولت‌ها ضروری می‌دانند به این معنا که هم تأثیر متغیرهای بیرونی و هم متغیرهای درونی را می‌پذیرند. از این منظر خصوصیات سطح نظام مانند آنارشی و موازنه قدرت، فقط به شکل ایجاد تهدیدها یا فرصت‌های خاص است که کنش دولت را محدود می‌کند ولی در حقیقت این رهبران دولت‌ها هستند که در شرایط خاص تصمیم می‌گیرند چه کنند. گیدئون رز به عنوان مبدع اصطلاح «واقع‌گرایی نوکلاسیک» معتقد است که گرچه جایگاه یک دولت در ساختار قدرت بین‌المللی مهم‌ترین عاملی است که جهت‌گیری سیاست خارجی آن را تعیین می‌کند ولی تأثیر آن بر سیاست خارجی غیرمستقیم است زیرا فشارهای سطح نظام از طریق متغیرهای واسط در سطح واحد به سیاست خارجی ترجمه می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۷:۳۴-۳۱).

راندال شوئلر هم در این خصوص معتقد است دولت‌ها منافع‌شان را نه فقط از طریق پاسخ به فشارهای رقابتی در نظام بین‌الملل بلکه همچنین به‌وسیله نیروها و تقاضاهای نشأت گرفته از درون مرزهایشان پیگیری می‌کنند. وی قلب نظریه نوکلاسیک را برهم‌کنش محرک‌های علی در دو سطح متفاوت از تحلیل (تصویر دوم و تصویر سوم) می‌داند. در عمل واقع‌گرایان نوکلاسیک تصمیمات سیاست خارجی و وقایع تاریخی خاص را به‌وسیله تکمیل نظریه‌های تصویر سوم با متغیرهای گوناگون تصویر اول و دوم همانند سیاست داخلی، ظرفیت‌ها و روندهای داخلی استحصال منابع قدرت، مقاصد و قدرت دولتی و ادراک رهبری از توازن قوا و موازنه از راه دور تبیین می‌کنند (Schweller, 2018b:23-29). در این چارچوب،

1. Neoclassical Realism

نیروهای سیستمی به فرآیندهای داخل دولت‌ها شکل می‌دهند و آن فرآیندها به نوبه خود، توانایی دولت‌ها را برای پاسخ دادن به الزامات سیستمی محدود می‌کنند(Taliaferro, 2009: 211).

از این منظر می‌توان گفت طبیعت تهدیدهای بین‌المللی تا حدی زیادی بوسیله منافع ائتلاف‌های داخلی که دولت را هدایت می‌کنند تعیین می‌شود و منافع سیاسی و اقتصادی داخلی متأثر از شرایط بین‌المللی است. بنابراین، باید از مدل‌های تعاملی استفاده کرد که درهم‌تنیدگی بین منافع داخلی و محیط سیاست بین‌الملل را در تعیین ترجیحات و انتخاب‌های سیاست خارجی نشان دهند. به این ترتیب، استنتاج پاسخ‌های یک دولت به شرایط بین‌المللی بدون دانستن ترجیحات بازیگران سیاسی که آن دولت را تحت کنترل دارند، همان‌قدر غیرممکن است که شناسایی ترجیحات سیاسی هر جناح داخلی بدون دانستن شرایط و پیامدهای بین‌المللی که با آن مواجه هست. همچنین سیاست‌هایی که یک دسته یا حزب سیاسی خاص دنبال می‌کند به همان میزان به شرایط بین‌المللی وابسته است که به منافع اقتصادی یا تعهدات ایدئولوژیک آن (Fordham, 2009: 252-254). برپایه آنچه اشاره شد، پژوهش حاضر با تعریف «ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان» به‌عنوان متغییر مداخله‌گر پژوهش، به دنبال کنکاش این حقیقت است که چگونه عوامل سطح نظام بین‌الملل (فشارهای ساختاری) از طریق اثرگذاری بر این ترجیحات، بر روی سیاست خارجی دولت‌های جمهوری‌خواه تأثیر می‌گذارد.

٤- گرایش بر ضد بین‌الملل‌گرایی پس از جنگ جهانی اول

برپایه این توصیه جرج واشنگتن[1] در سخنرانی خداحافظی‌اش که «ایالات‌متحده باید از اتحادهای دائمی با هر بخشی از جهان خارج دور بماند» و درخواست توماس جفرسون[2] در سخنرانی آغازینش برای «دوستی با همه ملت‌ها و متحد نشدن با هیچکدام»، سیاست خارجی ایالات‌متحده از ابتدا انزواگرا بوده است. تحت هدایت این دو شخصیت مؤثر، ایالات‌متحده از اتحاد نظامی و سیاسی با بقیه جهان اجتناب می‌کرد و از سیاست قدرت دولت‌های اروپایی جدا ماند (Johnstone, 2011:107-110). از نگاه محافظه‌کاران حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در قرن نوزدهم، کشوری در صحنه جهانی می‌تواند سیاست خارجی موفق داشته باشد که برای دیگر بازیگران نقش اسوه و نماد را داشته باشد. از این جهت

1. George Washington
2. Thomas Jefferson

آمریکا بایستی نقش «چراغ دریایی در امواج پرتلاطم جهانی» را بازی کند. در نتیجه آنان با تأکید بر اولویت توسعه داخلی، راهبرد «انزواگرایی» را گزینه مطلوب معرفی می‌کردند (دهشیار، ۸۸:۱۳۸۸-۸۷).

این نوع تمایل به انزواگرایی، برای اولین بار پس از ورود آمریکا به جنگ جهانی اول در دوره ریاست جمهوری ویلسون برجستگی قابل توجهی یافت. اکثریت جمهوری‌خواه کنگره به رهبری هنری کابوت لاج[1]، مخالف ابتکارات سیاست خارجی رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا برای اصلاح نظام بین‌المللی بودند. لاج یک گروه ۳۹ نفره از سناتورها را بسیج کرده بود تا جلوی تصویب قرارداد صلح ورسای را بگیرد (شولزینگر، ۱۳۷۹ :۱۸۵-۱۸۷). سنا نه‌تنها از الحاق ایالات‌متحده به جامعه ملل جلوگیری کرد بلکه حتی پیشنهاد اتحاد سه‌جانبه با بریتانیا و فرانسه را رد نمود. علاوه بر این، کنگره تخصیص اعتبار به ناوگان دریایی و امور نظامی را کاهش داد و سربازان آمریکایی را به کشور فراخواند (Fensterwald, 1958:121-122).

پس از مرگ لاج در ۱۹۲۵، سناتور ویلیام ئی. بوراه[2] از ایالت آیداهو جایگزین وی در ریاست کمیته روابط خارجی سنای آمریکا شد. بوراه، هدایت شاخه ضدمداخله‌گرای حزب جمهوری‌خواه که مداخله‌گرایی نظامی خارجی، جهاد ضدبلشویک و چندجانبه‌گرایی ویلسونی را به صورت مشابه عامل افزایش نظامی‌گری، بی‌احتیاطی مالی و تمرکز قدرت در واشنگتن می‌دانست، برعهده گرفت (Goodall, 2014:54).

سه دولت جمهوری‌خواهی که در دهه ۱۹۲۰ میلادی بر سر کار آمدند، همگی مسیری متفاوت از بین‌الملل‌گرایی ویلسون در سیاست خارجی در پیش گرفتند. در انتخابات ۱۹۲۰ میلادی، نامزد حزب جمهوری‌خواه، وارن جی. هاردینگ[3] با شعار انتخاباتی «بازگشت به عادی شدن»[4] قدرت را در دست گرفت. مخاطبان ملی هاردینگ و هواداران این گفتمان جدید با سختی‌های رو به رشدی پس از جنگ مواجه شده بودند. با بزرگ‌ترین بدهی همه دوران‌ها، با مازاد تولید در کشاورزی و صنعت، مالیات‌های رو به افزایش، قیمت‌های بسیار بالا، ممنوعیت‌های غیر قابل اجرا و مهاجرت در حال رشد. درخواست برای عادی شدن، در حقیقت میل به بازگشت به شرایط پیش از جنگ جهانی اول و دوری از ماجراجویی‌هایی بین‌الملل‌گرایانه ویلسون بود (Wilson, 1962:406-407).

1. Henry Cabot Lodge
2. William E. Borah
3. Warren G. Harding
4. Back to Normalcy

هاردینگ با پیوستن ایالات متحده به جامعه ملل مخالف بود و در مسیر تضعیف تجارت خارجی، قانون افزایش تعرفه فوردنی- مک‌کامبر را امضا نمود. وی همچنین با وضع مقرارتی سخت‌گیرانه در موضوع مهاجرت، تعداد افرادی را که می‌توانند از کشورهای خارجی وارد آمریکا شوند محدود کرد (Streissguth, Friedenthal & Weber, 2010: 34-71).

در دوم اوت ۱۹۲۳ میلادی، رئیس جمهور هاردینگ به طرز غیرمنتظره‌ای درگذشت و معاون وی کالوین کولیج[1] به‌جای او بر مسند ریاست جمهوری نشست. کولیج هم همانند سلف خویش، یک سیاست خارجی انزواگرایانه در پیش گرفت و روند بیرون نگاه داشتن ایالات‌متحده از جامعه ملل را تداوم بخشید. مهم‌ترین دغدغه او، تبدیل ایالات‌متحده به محلی امن برای فعالیت اقتصادی بود. درخصوص مهاجرت نیز وی در ۱۹۲۴ میلادی، تصویب سند مهاجرت را جهت محدود کردن تعداد مهاجران دنبال کرد. برپایه این سند، سهمیه مبدأ برای مهاجران در نظر گرفته شده و مشخص می‌شد از هر کشوری چه تعداد مهاجر اجازه ورود به خاک آمریکا را دارند (Streissguth, Friedenthal & Weber, 2010: 21-22). کولیج نگاه امپراتوری و طرح‌های امپریالیستی را تقبیح می‌کرد و حساسیت زیادی روی هزینه‌های نظامی آمریکا در خارج از کشور داشت. او نظر خودش را در مورد درگیر کردن آمریکا در امور بین‌المللی و به‌ویژه الحاق به جامعه ملل، اینگونه بیان داشت: «ما از عضویت در جامعه ملل عمدتاً به این دلیل خودداری کرده‌ایم که از درگیری سیاسی و متعهد ساختن خود به تعهدات دیگران خودداری کنیم زیرا در آن‌ها منافع مستقیمی نداریم.» (Webster, 2017:67-73).

هر سه رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه پس از جنگ جهانی اول به خلع سلاح عمومی علاقه‌مند بودند. در همین راستا، هربرت هوور[2] از آنجا که عقیده داشت رقابت تسلیحاتی بین قدرت‌های بزرگ پرهزینه می‌باشد در فوریه ۱۹۳۲، طرحی را مبنی بر کاهش یک سوم کل تسلیحات موجود به جامعه ملل ارائه داد. بر همین اساس، انزواگرایی در سیاست خارجی سومین دولت جمهوری‌خواه نیز تداوم یافت (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۲۴۱-۲۳۹). مجموع آنچه پس از جنگ جهانی اول در ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان و سیاست خارجی دولت‌های متبوع آن‌ها روی داد بیانگر آن است که با پایان یافتن جنگ جهانی اول و از بین رفتن تهدید محور متحدین به

1. Calvin Coolidge
2. Herbert Hoover

رهبری آلمان، جمهوری‌خواهان دیگر ضرورتی برای ادامه بلندپروازی‌های بین‌الملل‌گرایانه و تحمل هزینه‌های ناشی از آن نمی‌دیدند.

۵- گرایش بر ضد بین‌الملل‌گرایی پس از جنگ سرد

در خلال سال‌های پایانی جنگ سرد، جرج بوش جایگزین هم‌حزبی خود دونالد ریگان در جایگاه ریاست جمهوری ایالات‌متحده شد. بوش به مدت هشت سال در جایگاه معاون رئیس‌جمهور در دوره ریگان قرار داشت و آشکار است که نظریات و ایده‌های سیاست خارجی وی و مشاورانش نمی‌توانست در گسست قابل ملاحظه‌ای با ترجیحات سیاست خارجی دولت ریگان باشد (Volle, 2016: 8-12; Dueck, 2010: 222- 228) اما او با آغاز دوره ریاست‌جمهوری‌اش، مسیر تا حدی متفاوت از سلف خویش را پی گرفت و در سخنرانی آغاز به کارش در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۹ گفت: «هدف آمریکا... این است که چهره ملت را مهربان‌تر و چهره جهان را لطیف‌تر کند» (Henriksen, 2017: 35). بوش تلاش کرد سیاست خارجی را پایه‌ریزی کند که بیش از ارزش‌های آمریکایی، مبتنی بر ملاحظات واقع‌گرایانه باشد. مشاور امنیت ملی، برنت اسکوکرافت[1] پرچمدار این نوع رویکرد سیاست خارجی در دولت وی بود. همانند دیگر واقع‌گرایان، او معتقد بود که اولویت در سیاست خارجی با موضوعاتی همچون منافع ملی، ژئوپلتیک و توازن قوا است و نه صدور ارزش‌های آمریکایی همانند آزادی و دموکراسی به دیگر مناطق جهان. از منظر او، ایالات‌متحده نباید «برای نابودی هیولاها»، دور تا دور جهان بگردد (Powaski, 2019: 49).

دولت بوش از همان ابتدا با برخی از مشکلات اقتصادی دست به گریبان شد. نیمه دوم دوره ریاست‌جمهوری وی مصادف شد با بدترین بحران رکود اقتصادی از دهه ۱۹۷۰ که با مشکلات به جای مانده از کاهش مالیات‌ها و افزایش هزینه‌های دفاعی در دوره ریگان ترکیب شده بود. یک کسری بودجه ۲/۷ تریلیون دلاری که دولت ریگان برای دولت بوش به ارث گذاشته بود (Lynch, 2019: 45). بر همین اساس او وعده کاهش ۲۵ درصدی هزینه‌های دفاعی از طریق تغییر راهبرد امنیت ملی آمریکا را مطرح نمود (Tunander, 1991: 355)؛ اما به نظر می‌رسد حمله عراق به کویت و مورد تهدید قرار گرفتن منابع انرژی خلیج‌فارس، خیلی زود راهبرد سیاست خارجی وی را دچار چرخش کرد.

1. Brent Scowcroft

با افزایش قیمت نفت پس از حمله عراق و بدتر شدن وضع اقتصاد، اختلافات دولت و کنگره بر سر بودجه سال مالی ۱۹۹۱ تشدید شد. بوش تصمیم به افزایش هزینه‌های دفاعی در جهت آماده کردن یک ائتلاف گسترده بین‌المللی بر علیه عراق گرفته بود (Strong, 2019: 99-106). بر همین اساس، خطاب به مردم آمریکا گفت: «سیاست داخلی پیوند ناگسستنی با امور خارجی پیدا کرده است... ما باید کسری بودجه‌مان را همین الان و نه بعد از انتخابات مدیریت کنیم... اکنون زمان به خطر انداختن توانایی آمریکا در دفاع از منافع حیاتی‌اش نیست» (Greene, 2005: xxii).

در نهایت پس از بحث و جدل‌های طولانی، او با تن دادن به افزایش مالیات و کاهش هزینه‌های عمومی، توانست جلوی کاهش هزینه‌های دفاعی را بگیرد، موضوعی که البته باعث ایجاد شکاف داخل جمهوری‌خواهان و مخالفت شدید رهبر اقلیت جمهوری‌خواه مجلس نمایندگان، نیوت گینگریچ[1] شد (Strong, 2019: 99-106).

در نتیجه، میزان محبوبیت بوش که پس از پاسخ قدرتمند وی به تجاوز عراق به شدت بالا رفته بود، پس از بحران بودجه تا ۲۰ درصد سقوط کرد (Dueck, 2010: 242). نامزدهای جمهوری‌خواه انتخابات میان‌دوره کنگره هر چند سعی کردند فاصله خود را با رئیس‌جمهور حفظ کنند، در مجموع ۲۵ کرسی مجلس نمایندگان، ۱۰ کرسی سنا و ۲ فرمانداری را از دست دادند (Greene, 2005:xxiii). با این‌حال پس از اعلام نتایج انتخابات، بوش خبر از دو برابر کردن نیروهای آمریکایی حاضر در خلیج‌فارس برای حمله به عراق داد (Dueck, 2010: 243).

در طول جنگ خلیج‌فارس، بوش با ترویج گفتمان جدیدی با عنوان «نظم نوین جهانی»[2]، نگرانی‌های بیشتری را در مورد مداخله‌گرایی‌های دولتش، بین هم‌حزبی‌های خویش برانگیخت. تأکید بوش بر روی این گفتمان آنقدر شدت گرفت که در فاصله بین تابستان ۱۹۹۰ تا پایان مارس ۱۹۹۱، ۴۲ بار از عبارت «نظم نوین جهانی» در سخنرانی‌هایش استفاده کرد. از جمله در نُه سپتامبر ۱۹۹۰ در ملاقاتش با گورباچف در هلسینکی به او گفت که تراژدی حمله عراق به کویت می‌تواند فرصتی برای ساخت یک نظم نوین جهانی باشد (Miller & Yetiv, 2001: 59). بوش حتی توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) و دور اروگوئه مذاکرات «موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت

1. Newt Gingrich
2. New World Order

(گات)»[1] را (که منتج به تشکیل سازمان تجارت جهانی شد) جزئی از این نظم نوین معرفی کرد (Greene, 2005: 290). چنین سخنانی انتقادات بسیاری به‌ویژه از سوی جناح راست حزب جمهوری‌خواه برانگیخت که آن را نشانه‌ای از یک بین‌الملل‌گرایی نرم که ایالات‌متحده را تابع سازمان ملل می‌کند، می‌دانستند. از نگاه ایشان، نظم نوینی که بوش از آن سخن می‌گفت می‌توانست جنگ‌های بی‌پایانی را به‌دنبال خود داشته باشد (Henriksen, 2017: 65) و با منافع خارجی واقع‌گرایانه آمریکا همخوانی ندارد (Henriksen, 2017: 35). جنگ خلیج‌فارس و معاهدات تجارت خارجی همانند نفتا، به خودی خود نگرانی بسیاری را در مورد فاصله گرفتن رئیس‌جمهور از راهبرد واقع‌گرایش، در بین پایگاه رأی حزب جمهوری‌خواه برانگیخته بود. به نظر می‌رسد سخنان مداوم بوش در مورد «نظم نوین جهانی»، آن‌ها را در این خصوص مطمئن کرد و به نگرانی‌هایشان مشروعیت بیشتری بخشید. این نگرانی‌ها و اعتراضات، خیلی زود اثر خودش را در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۲ میلادی نشان داد.

پَت بوکانان، مفسر تلویزیونی و نویسنده سخنرانی‌های نیکسون از جمله مهم‌ترین جمهوری‌خواهانی بود که از جایگاه یک فرد ملی‌گرا و ضدمداخله‌گرا به مخالفت با جنگ خلیج‌فارس و دیگر تعهدات بین‌المللی ایالات‌متحده پرداخت (Greene, 2005: xxxi). او در انتخابات مقدماتی حزب جمهوری‌خواه رقیب بوش شد و توانست زحمت بسیار و خطر قابل ملاحظه‌ای برای کارزار انتخاباتی وی به وجود آورد. نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که منبع اصلی حمایت از بوکانان، نه سیاست خارجی که نارضایتی‌های اقتصادی بوده است. در ایالت نیوهمپشایر، بوکانان نزدیک به ۴۰ درصد آرا را کسب کرد که اتفاقی کم‌سابقه در انتخابات مقدماتی حزب در برابر یک رئیس‌جمهور مستقر به حساب می‌آمد. با اینکه وی در نهایت موفق نشد در هیچ ایالتی به پیروزی برسد، توانست نزدیک به سه میلیون رأی را از آن خود کند (Dueck, 2010: 248- 249). کسب ۲۳ درصد آرا توسط بوکانان از آنجا اهمیت دارد که از زمان ریگان تا کنون، هیچ نامزد جمهوری‌خواهی نتوانسته در برابر رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه مستقر، بیش از ۲/۳ درصد از آرا را کسب کند. این موضوع به روشنی میزان نارضایتی پایگاه رأی حزب جمهوری‌خواه را از جرج بوش نشان می‌دهد.

1. General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)

دلیل دیگری که نمایش‌دهنده این میزان از نارضایتی است چالشی است که در مرحله نهایی انتخابات، یک نامزد مستقل برای بوش ایجاد کرد. در ماه‌های انتهایی ۱۹۹۱، با ظهور تدریجی مشکلات اقتصادی و کاهش حمایت عمومی از جنگ خلیج‌فارس، میلیاردر تگزاسی، راس پروت[1] که به کمک گفتگوهای تلویزیونی مشهور شده بود بر موج نارضایتی‌ها سوار شد تا بتواند خود را به‌عنوان یک نامزد مستقل از دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه مطرح کند (Greene, 2005: xxxi). ورود پروت به عرصه انتخابات ریاست‌جمهوری، شکاف ایجاد شده بین جمهوری‌خواهان را تعمیق کرد. شکافی که پیش از این، بوکانان پرده از آن برداشته بود (Lynch, 2019: 45-46). پروت که به جز مخالفت با نفتا، ایده خاصی در سیاست خارجی نداشت، توانست با جذب آرای رأی‌دهندگان مستقل و جمهوری‌خواهان میانه‌رو که از وضعیت اقتصادی ناراضی بودند، ضربه شدیدی به کارزار انتخاباتی بوش وارد کند. کسب ۱۹ درصد از کل آرا توسط وی، یک رویداد کم‌نظیر برای یک نامزد مستقل محسوب می‌شد، همچنان‌که بوش با کسب تنها ۳۸ درصد از کل آرا، یکی از ضعیف‌ترین نتایج برای یک رئیس‌جمهور مستقر جمهوری‌خواه را رقم زد. این در حالی بود که در انتخابات مجلس نمایندگان، جمهوری‌خواهان دستاوردهای قابل قبولی داشتند (Dueck, 2008: 249-250). از آنجا که حتی کلینتون نیز سعی کرد در برابر بوش با شعار انتخاباتی «قضیه اقتصاد است، احمق»[2]، بر اولویت سیاست داخلی نسبت به سیاست خارجی تأکید کند (Daalder & Lindsay, 2003a: 19)، می‌توان جذب بخشی از پایگاه رأی جمهوری‌خواه توسط وی را نیز متصور بود.

در مجموع به نظر می‌رسد گرچه دولت جمهوری‌خواه بوش با درک اقتضائات ناشی از کاهش تهدید اتحاد جماهیر شوروی، با در پیش گرفتن یک راهبرد واقع‌گرا، از سیاست خارجی ارزش‌گرای دولت سلف خود فاصله گرفت اما در نهایت تحت تأثیر ظهور تهدیدی جدید برای منافع ایالات‌متحده به نام عراق، دور تازه‌ای از بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی ایالات‌متحده را آغاز کرد که سبب از دست دادن حمایت یکپارچه حزبی در انتخابات ریاست جمهوری و شکستی غیرمنتظره برای وی شد. گرچه اقدام اولیه دولت بوش در حراست از چاه‌های نفت عربستان (سپر صحرا)، اقدامی در راستای منافع ملی ایالات‌متحده (مقابله با تهدید عراق نسبت به منابع انرژی مورد نیاز آمریکا)، ارزیابی شد و افزایش محبوبیت او را به‌دنبال داشت، اما آغاز جنگ

1. Ross Perot
2. It’s the Economy, Stupid

(طوفان صحرا) و افزایش مالیات‌ها برای پوشش هزینه‌های نظامی آن، توانست با افزایش مخالفت‌های درون حزب، رأی‌دهندگان جمهوری‌خواهی را که تلخی افزایش هزینه‌های نظامی در دوره ریگان، به تازگی در کامشان نشسته بود از وی دور کند. سخن گفتن از «نظم نوین جهانی» در بحبوحه چنین اقداماتی، این باور را بیشتر تقویت کرد که رئیس‌جمهور از راهبرد واقع‌گرای خود فاصله گرفته و با بلندپروازی‌های خارجی خود هزینه‌های اقتصادی بسیاری را به آمریکایی‌ها تحمیل می‌کند. به نظر می‌رسد پس از حذف تهدید شوروی، جمهوری‌خواهان دیگر هزینه‌های بالای بین‌الملل‌گرایی را چون گذشته برنمی‌تابیدند و غفلت بوش از این سنت در ترجیحات سیاست خارجی حزب یکی از عوامل اصلی شکست وی شد.

به‌دنبال افول و در نهایت حذف تهدید کمونیسم شوروی، ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان در طول دهه ۹۰ میلادی، شیب ملایمی از افزایش مخالفت با بین‌الملل‌گرایی آمریکایی را نشان می‌دهد. اتفاقی که از بعد از آغاز جنگ سرد به این سو، بی‌سابقه است. این روند با شکست غیرقابل انتظار بوش پدر و تک‌دوره‌ای شدن دوران ریاست‌جمهوری وی، تشدید می‌شود تا این‌که با افتادن کنترل کنگره به دست جمهوری‌خواهان، واژه «انزواگرایی» مجدداً به مجادلات سیاست خارجی آمریکا بازمی‌گردد. جمهوری‌خواهانی که توانستند در ابتدای ۱۹۹۵، کنترل کنگره را به دست بگیرند با دیده تردید به کمک‌های خارجی و تجارت آزاد می‌نگریستند. تنها ابتکار عمده سیاست خارجی آن‌ها که در مجموعه وعده‌های انتخاباتی‌شان با عنوان «قرارداد با آمریکا»[1]، آمده بود کاهش بودجه عملیات‌های حفظ صلح سازمان ملل و احیای ابتکارات دفاعی راهبردی بود. گرچه در ۱۹۹۵، تنها ۹۶۳ نفر از ۶۷ هزار نیروی حافظ صلح سازمان ملل را نیروهای آمریکایی تشکیل می‌دادند رهبر جدید اکثریت سنا، رابرت دول[2] اظهار داشت: «الان زمانی است که عملیات حفظ صلح سازمان ملل را که خارج از کنترل شده است، مهار کنیم». جسی هلمز[3]، رئیس کمیته روابط خارجی سنا از دیگر منتقدان جدی سازمان ملل بود (Schonberg, 2001: 441-442)، او رهبر جناح قدرتمندی از جمهوری‌خواهان کنگره شد که نهادهای بین‌المللی (اعم از سیاسی و اقتصادی) را عوامل تضعیف‌کننده حاکمیت آمریکا می‌دانستند. راه‌حل آن‌ها برای

1. Contract with America
2. Robert Dole
3. Jesse Helms

مقابله با این وضعیت، ترکیبی از حمایت‌گرایی و انزواگرایی بود (Daalder & Lindsay, 2003b: 2-9).

عملکرد این بخش از جمهوری‌خواهان کنگره سبب شد بسیاری از مقامات شاخص حزب دموکرات نسبت به ظهور مجدد انزواگرایی در آمریکا هشدار دهند. کلینتون، آن‌ها را متهم می‌کرد که با رد کمک به دموکراسی‌های نوپا و همه آن‌هایی که با فقر و مشکلات زیست‌محیطی مبارزه می‌کنند، امیدها برای ساختن جهانی امن‌تر، مرفه‌تر و دموکراتیک‌تر را تخریب می‌نمایند (Schonberg, 2001: 441). دموکرات شاخصی همانند سناتور جو بایدن، عضو کمیته روابط خارجی سنا نیز معتقد بود که: «در نبود کمونیسم یکپارچه، برخی از جمهوری‌خواهان محافظه‌کار به سیاست قدیمی‌شان [انزواگرایی] بازگشته‌اند» (Dumbrell, 1999: 29). اظهارات بایدن نشان می‌دهد وی به خوبی از تأثیر مستقیم رفع تهدید کمونیسم بر کاهش علاقه بخشی از جمهوری‌خواهان به بین‌الملل‌گرایی آگاه بوده است.

تحولات مرتبط با تمایلات سیاست خارجی حزب جمهوری‌خواه در طول دهه ۹۰، از وجوه مختلف بسیار حائز اهمیت است. به نظر می‌رسد پس از تجربه شکست بوش در تبدیل راهبرد واقع‌گرای سیاست خارجی‌اش به یک بین‌الملل‌گرایی نرم، تمایلات ضد بین‌الملل‌گرایانه در حزب جمهوری‌خواه اوج می‌گیرد. با حمایت پایگاه رأی حزب جمهوری‌خواه، نسلی از جمهوری‌خواهان در کنگره بر سر کار می‌آیند که بشدت در برابر بین‌الملل‌گرایی دولت کلینتون مقاومت می‌کردند تا آنجا که متهم به انزواگرایی شدند. شاید هیچ‌کس به خوبی جو بایدن، علت این پدیده را توضیح نداده باشد: «حذف کمونیسم». به این معنا که بر مبنای ویژگی‌های ذاتی و سنت‌های رایج حزب جمهوری‌خواه، وقتی تهدید بزرگی در برابر ایالات‌متحده وجود نداشته باشد، میل به بین‌الملل‌گرایی در بین جمهوری‌خواهان کاهش می‌یابد. در نتیجه همین وضعیت است که دقیقاً پس از اضمحلال شوروی، به مدت یک دهه مخالفت با بین‌الملل‌گرایی در حزب جمهوری‌خواه به حدی افزایش می‌یابد که از بعد از وقوع جنگ جهانی دوم به این سو بی‌سابقه است.

٦- گرایش بر ضد بین‌الملل‌گرایی پس از جنگ علیه تروریسم

ظهور جریان دونالد ترامپ در ایالات‌متحده را می‌توان حاصل تحولات اجتماعی و سیاسی مختلفی دانست که لااقل پس از فروکش کردن تب جنگ علیه تروریسم در این کشور آغاز شده بود. از منظر سیاست خارجی، ترجیحات سیاست خارجی درون حزب جمهوری‌خواه پس از دولت بوش پسر به گونه‌ای تغییر و تحول یافت که بسترساز شکل‌گیری و در نهایت پیروزی گفتمان سیاست خارجی ترامپ شد. بررسی تحولات یاد شده می‌تواند پاسخگوی این سؤال باشد که چگونه ترامپ و تیم مشاوران سیاست خارجی‌اش توانستند با شناخت از تغییر اولویت‌های سیاست خارجی در حزب جمهوری‌خواه، بر جریان تحول در ترجیحات سیاست خارجی حزب سوار شوند.

١-٦- ظهور جنبش تی‌پارتی در تقابل با بین‌الملل‌گرایی لیبرال

در طول سال‌های پس از دولت بوش، ایده‌های سیاست خارجی جمهوری‌خواهان به سه گرایش فکری مجزا تقسیم می‌شد: ملی‌گرایان تندرو، بین‌الملل‌گرایان محافظه‌کار و غیرمداخله‌گرایان. غیرمداخله‌گرایان بر عقب‌نشینی اساسی از تعهدات نظامی و مالی ایالات‌متحده در خارج از کشور تأکید می‌کردند. بین‌الملل‌گرایان همچنان مدافع حضور قدرتمند دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی آمریکا در عرصه بین‌الملل بوده و از تجارت آزاد، اتحادهای بین‌المللی و افزایش هزینه‌های نظامی حمایت می‌کردند. ملی‌گرایان نیز گرچه از سیاست‌های نظامی و ضدتروریستی ایالات‌متحده حمایت می‌کردند نسبت به مداخلاتی که با هدف حمایت از دموکراسی یا ملت‌سازی انجام شود بدبین بودند. جمهوری‌خواهان در این دوره نیز از اقدامات تهاجمی ضد تروریسم حمایت می‌کردند؛ اما پس از سرانجام ناامیدکننده بهار عربی در ۲۰۱۱ به‌ویژه در لیبی برخی به این نتیجه رسیدند که مداخلات آمریکا در جهان عرب، فقط راه را برای اسلام‌گرایان رادیکال باز می‌کند. رشد جنبش «تی‌پارتی»[1] بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲، این تغییر دیدگاه را تأیید می‌کند (Dueck, 2019: 100).

1. Tea Party

تی‌پارتی ائتلافی از مسیحیان انجیلی، راست مذهبی و لیبرترین‌ها را نمایندگی می‌کرد که در سیاست خارجی، گرچه هر دو بین‌الملل‌گرایی لیبرال را تقبیح می‌کردند اما خود به دو دسته ملی‌گرایان تندور و غیرمداخله‌گرایان تقسیم می‌شدند. گروه اول را سارا پیلین[1] (فرماندار آلاسکا و نامزد پیشنهادی جان مک‌کین برای معاونت ریاست جمهوری در انتخابات ۲۰۰۸) و گروه دوم را ران پال[2]، (یکی از نمایندگان ایالت تگزاس و نامزد دور مقدماتی انتخابات ریاست جمهوری حزب در ۲۰۰۸)، رهبری می‌کردند. جناح «طرفدار پیلین»[3]، خواستار یک رویکرد فعالانه و قوی در برابر مشکل تروریسم در غرب آسیا برپایه اتحاد نزدیک آمریکا و اسرائیل بود و جناح «طرفدار پال»[4] در نقطه مقابل، خواهان فاصله گرفتن ایالات‌متحده از این بخش از جهان که نمی‌شد خیر چندانی از آن انتظار داشت. سیاست خارجی تی‌پارتی، همواره بازتابی از مواضع آن در سیاست داخلی بوده است. یعنی همان‌طور که از کمک‌های دولتی در داخل بیزاری جسته و خودیاری را ترویج می‌کرد در خارج نیز با چندجانبه‌گرایی و همبستگی جهانی مخالفت می‌ورزید. هر دو جناح حزب از یک سیاست خارجی ستیزه‌جویانه در برابر مخالفان منافع ایالات‌متحده حمایت کرده‌اند (Marsden, 2014: 128).

لیبرترین‌ها حمایت قاطعانه‌ای از دیدگاه‌های سیاست خارجی ران پال و بویژه تأکید او بر برچیدن پایگاه‌های نظامی آمریکا در سرتاسر جهان داشتند. پال برخلاف نومحافظه‌کاران، علت حملات تروریستی به آمریکا را بیش از حسادت به آزادی و رفاه آمریکایی، در رنجش از حضور و مداخله نظامیان آمریکایی در نقاط مختلف جهان می‌دانست. از نگاه وی، رابطه بین «مجتمع نظامی- صنعتی» و نظام تصمیم‌سازی سیاست خارجی، می‌توانست منجر به سودجویی و فساد شود. پال در مقابل راهبرد «چرخش به سمت آسیا- اقیانوسیه»[5] دولت اوباما، راهبرد چرخش به سمت ایالات متحده را مطرح ساخت. دیدگاه‌های سیاست خارجی ران پال در تضاد با دیدگاه‌های سایر نامزدهای جمهوری‌خواه انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۲ بود. گرچه برخلاف میت رامنی[6]، ریک سانتورِم[7] و نیوت گینگریچ، پال قرابت مذهبی بیشتری با مسیحیان انجیلی داشت اما آن‌ها به دلیل

1. Sarah Palin
2. Ron Paul
3. Palinite wing
4. Paulite wing
5. Pivot to the Asia-Pacific
6. Mitt Romney
7. Rick Santorum

انتقاداتش از اسرائیل و مخالفتش با جنگ عراق و مداخله‌گرایی آمریکا، به او اشتیاق چندانی نشان ندادند(Marsden, 2014: 128).

دو قطبی اصلی در کارزار مقدماتی حزب جمهوری‌خواه، برپایه دیدگاه‌های سیاست خارجی ران پال و نامزد نهایی حزب، میت رامنی، شکل گرفت. با وجود آنکه خطابه‌های سیاست خارجی هر دو نامزد، تحت تأثیر گفتمان استثناگرایی آمریکایی قرار داشت ولی هریک، شاخه مجزایی از این گفتمان را نمایندگی می‌کردند. رامنی شاخه رسالت‌گرا[1] را نمایندگی می‌کرد که برای آمریکا رسالت بزرگی را در جهت صدور اصول و ارزش‌های آمریکایی به سرتاسر جهان قائل است. رسالتی که به هر طریق ممکن، حتی مداخله‌گرایی نظامی باید به انجام برسد. پال نیز شاخه سرمشق‌گرا[2] را نمایندگی می‌کرد. شاخه‌ای غیرمداخله‌گرا که معتقد است آمریکا تنها از طریق تبدیل شدن به یک الگو و سرمشق می‌تواند مبلّغ اصول و ارزش‌های آمریکایی باشد (Jøssang, 2014: 40-84). در نهایت رامنی توانست با اختلاف سایر رقبا را شکست دهد.

پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۱۴، رند پال (فرزند نماینده ران پال) سناتور ایالت کنتاکی، توانسته بود به خوبی جایگزین پدرش در بین لیبرترین‌ها شود (Marsden, 2014: 129). او از به پایان بردن جنگ آمریکا در عراق حمایت کرد؛ پیشنهاد داد تا کمک‌های ایالات‌متحده به اسرائیل خاتمه پیدا کند؛ مداخله نظامی دولت اوباما در لیبی را غیرقانونی خواند و تداوم حضور نظامی آمریکا در افغانستان را زیر سؤال برد (Rohac, 2015: 91). وی همچنین با مداخله در سوریه، حمله نظامی پیشگیرانه علیه ایران و کمک‌های خارجی به مصر و پاکستان و سایر دولت‌هایی که در تقابل با ارزش‌ها و منافع آمریکا قرار دارند مخالفت می‌کرد. پال توسط سناتورهای مطرحی همچون مایک لی[3]، تد کروز و رهبر اقلیّت، میچ مک‌کانل[4] حمایت می‌شد و از سوی جان مک‌کین و لیندسی گراهام[5]، مورد مخالفت قرار می‌گرفت. سناتور ایالت فلوریدا، مارکو روبیو[6] رهبری قطب مقابل وی در سیاست خارجی را برعهده گرفت. روبیو برخلاف پال، از پشتیبانی

1. Missionary
2. Exemplary
3. Mike Leigh
4. Mitch McConnell
5. Lindsey Graham
6. Marco Rubio

بیشتر ایالات‌متحده از نیروهای مخالف اسد در سوریه، اقدام نظامی علیه ایران، افزایش کمک‌های خارجی و سازمان ملل حمایت می‌کرد (Marsden, 2014: 129).

پیش از انتخابات میان‌دوره کنگره در ۲۰۱۴ میلادی، لیبرترین‌ها و جمهوری‌خواهان غیرمداخله‌گرایی مانند سناتور رند پال، عملکرد چشمگیری در طرح موضوعات مختلف سیاست خارجی داشتند به‌طوری که افراد بسیاری به او به‌عنوان یک نامزد قدرتمند در انتخابات ریاست جمهوری می‌نگریستند، اما ظهور داعش در همان سال یک حقیقت سنتی را در مورد توده‌های محافظه‌کار و رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه تأیید کرد: ستیزه‌جویی غریزی آن‌ها در قبال تهدیدات آشکار امنیت ملی. غیرمداخله‌گرایانی مانند پال، قصد داشتند تا خوی بیش از حد تهاجمی سیاست خارجی آمریکا را به‌عنوان آفریننده دشمنانی همانند القاعده معرفی کنند. این مباحث گرچه برای چپگرایان معمول بود، در میان محافظه‌کاران جمهوری‌خواه محبوب نبود. بیشتر رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه در ۲۰۱۴ تأیید کردند که سیاست‌های ضدتروریستی دولت اوباما را کافی نمی‌دانند و به سیاست‌های تهاجمی‌تری علاقمندند. در نتیجه، ظهور داعش یک شکاف جدی بین متفکران سیاست خارجی لیبرترین و توده‌های جمهوری‌خواه را روی موضوعات کلیدی امنیت ملی عیان کرد(Dueck, 2019: 101-102).

مارکو روبیو و رند پال، هر دو از اعضای شاخص جنبش تی‌پارتی محسوب می‌شدند (Farrell, 2011). میت رامنی نیز، پل رایان[1] نامزد پیشنهادی خود برای معاونت ریاست جمهوری را از بین حامیان این جنبش برگزیده بود. آخرین مخلوق تی‌پارتی، در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ رونمایی شد: دونالد ترامپ (Steinhauer, 2016). ترجیحات سیاست خارجی تی‌پارتی در دوره اوباما معمولاً به اشتباه انزواگرایی تفسیر می‌شدند. صحیح‌تر آن بود که آن را ملی‌گرایی افراطی نام نهند. نظرسنجی‌های مختلف نشان داد که اعضای تی‌پارتی بیش از میانگین مردم آمریکا از تعهدات نظامی خارجی ایالات‌متحده حمایت می‌کنند هرچند که به مداخلات بشردوستانه، سازمان ملل، کمک‌های خارجی و هرگونه واگذاری اختیارات ملی به نهادهای بین‌المللی چندان علاقمند نبودند (Dueck, 2019: 101).

1. Paul Ryan

گرچه تا پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر، دست برتر را مخالفان بین‌الملل‌گرایی و پس از آن بین‌الملل‌گرایان در حزب جمهوری‌خواه در اختیار داشتند، به نظر می‌رسد در طول دوره اوباما، نیروهای بین‌الملل‌گرا و ضدبین‌الملل‌گرای حزب به یک توازن نسبی می‌رسند. آنچه این موازنه را رقم می‌زند تضعیف نسبی تهدید تروریسم و افزایش هزینه‌های راهبرد جنگ علیه تروریسم بوش است که مجدداً سبب افزایش مخالفت‌ها با هزینه‌های بین‌الملل‌گرایی ایالات‌متحده درون حزب جمهوری‌خواه شده است. رشد جنبش تی‌پارتی و به خصوص شاخه لیبرترین آن، مهمترین نمود رشد این مخالفت‌ها با بین‌الملل‌گرایی درون حزب است. در دوره مقطعی ظهور داعش به عنوان یک تهدید تروریستی جدید، بین‌الملل‌گرایی ستیزه‌جو درون حزب جمهوری‌خواه از رقیب غیرمداخله‌گرای خود پیشی می‌گیرد. به نظر می‌رسد ظهور دونالد ترامپ در نتیجه مجموع تحولات یاد شده و برآیند ترجیحات مختلف است. او که از دورن جنبش تی‌پارتی برمی‌خیزد را نمی‌توان درون هیچ یک از دو دسته ملی‌گرا و غیرمداخله‌گرای موجود در تی‌پارتی تعریف کرد. تحولات پیش‌رو نشان می‌دهد که رئیس‌جمهور جدید جمهوری‌خواه، تلفیقی از تمایلات سیاست خارجی هر دو دسته را در خود دارد و همین موضوع به عنوان رمز پیروزی وی عمل می‌کند.

۲-۶-غلبه گفتمان سیاست خارجی ترامپ بر گفتمان هیأت حاکمه حزب جمهوری‌خواه

علائق سیاست خارجی ترامپ در کارزار انتخاباتی ۲۰۱۶، چندان بدیع نبود. او لااقل از دهه ۱۹۸۰ میلادی، دیدگاه‌های مشابهی را تبلیغ می‌کرد، به‌ویژه وقتی در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸، زمزمه‌های حضور خود را در کارزار انتخاباتی با انتقاد از سیاست خارجی دونالد ریگان مطرح ساخته بود. ترامپ با انتشار آگهی‌های تبلیغاتی در سه روزنامه *نیویورک تایمز*، *واشنگتن پست* و *بوستن گلوب*[1]، سیاست خارجی ریگان را پرهزینه خوانده و از کمک‌های نظامی به کشورهایی که می‌توانند از خودشان دفاع کنند، انتقاد کرده بود. در دهه ۱۹۹۰ نیز، وی با پیوستن به حزب اصلاح[2] به رهبری راس پروت، وفاداری خویش را به تفکرات سیاست خارجی وی نشان داده بود (Waterhouse, 2017; Oreskes, 1987).

1. Boston Globe
2. Reform Party

در طول کارزار مقدماتی حزب جمهوری‌خواه در انتخابات ۲۰۱۶ میلادی، ترامپ با پررنگ کردن منابع جدید شکاف درون حزب جمهوری‌خواه، الگوی موجود تقسیم‌بندی حزبی را دگرگون کرد. او به عنوان یک ملی‌گرای پوپولیست و ضد هیئت حاکمه به مخالفت با جناح مقابل شامل جمهوری‌خواهان تحصیلکرده، رهبران فکری محافظه‌کار و کل هیئت حاکمه حزب جمهوری‌خواه پرداخت (Dueck, 2019: 106). علاوه بر شخصیّت و سوابق، ترامپ از نظر مواضع سیاسی نیز با اغلب نامزدهای رقابت‌های مقدماتی، متفاوت بود، مسئله‌ای که بیش از همه در حوزه سیاست خارجی به چشم می‌آمد. او سعی می‌کرد خودش را متمایز از بقیه نشان دهد و مباحثات بین نامزدها معمولاً حول اختلاف‌نظرها با وی شکل می‌گرفت (BBC, 2016). به‌عنوان مثال ترامپ مکرراً جنگ عراق را یک جنگ غیرضروری معرفی می‌کرد که جرج بوش با دروغگویی در خصوص وجود سلاح‌های کشتار جمعی، آمریکا را در آن گرفتار کرد. برخلاف وی، نامزدهایی چون جب بوش، مارکو روبیو و جان کیسیک سعی می‌کردند از عملکرد آخرین رئیس جمهور جمهوری‌خواه آمریکا در حمله به عراق و اشغال آن دفاع کنند (Sarlin, 2016). ترامپ جنگ عراق را از منظر بزرگ‌تری نیز مورد نقد قرار می‌داد، از دریچه صدور دموکراسی غربی به کشورهایی که تجربه و علاقه‌ای برای دموکراتیک شدن ندارند. ترامپ حضور آمریکا در جنگ‌های دیگران را تقبیح نموده و دفاع ایالات‌متحده از کشورهای دیگر را بدون مطالبه مخارج نظامی آن نادرست می‌دانست تا آنجا که حتی در اقدامی جنجال‌برانگیز خواستار خروج آمریکا از اتحاد «منسوخ شده» ناتو شد. وی به این ترتیب با انتقاد از رویه سیاست خارجی پساجنگ سرد ایالات‌متحده در مقابل نخبگان حزب جمهوری‌خواه قرار گرفت (Lizza, 2016).

همه این‌ها در حالی رخ داد که برخلاف ترامپ، اکثر نامزدهای جمهوری‌خواه از حمایت بیشتر از متحدان آمریکا و ضرورت بسیج دوباره آن‌ها در برابر دشمنان ایالات‌متحده سخن می‌گفتند. در همین راستا، پیشنهاد ترامپ مبنی بر ممنوعیت ورود تمام مسلمانان به آمریکا با مخالفت جدی ایشان مواجه شد. استدلال مخالفان این بود که چنین ممنوعیتی موجب رنجش دوستان مسلمان آمریکا شده و همراهی آن‌ها با آمریکا را در اقدامات مهمی همانند مبارزه با داعش تضعیف می‌کند. البته آن‌ها در خصوص سیاست‌های مهاجرتی و برخورد با مهاجران غیرقانونی همراهی بیشتری با نظرات ترامپ نشان دادند (New York Times, 2016).

سیاست‌های ترامپ در حوزه اقتصاد بین‌الملل نیز با اصول سیاست خارجی جریان اصلی در حزب جمهوری‌خواه زاویه داشت. وی متعهد شد که از اتحادهای تجاری جهانی خارج می‌شود. توافق تجاری مشارکت دو سوی اقیانوس آرام (TPP) را از بین می‌برد و اگر توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) مورد مذاکره مجدد قرار نگیرد، آن را ترک می‌کند. این پیشنهادهای اقتصادی وی، در حقیقت رد کامل سیاست‌های اصولی و ماندگار حزب جمهوری‌خواه محسوب می‌شد. TPP در سال ۲۰۱۲ میلادی در حزب جمهوری‌خواه به تصویب رسیده بود و نفتا گرچه در دولت دموکرات بیل کلینتون به امضاء رسید ولی عمده مذاکرات آن توسط رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه جرج هربرت واکر بوش انجام شده بود. ترامپ همچنین وعده داد یک کارزار تجاری علیه چین به راه اندازد تا جلوی کاهش عمدی ارزش یوآن چین در برابر دلار آمریکا را بگیرد. سیاست‌های تجاری حمایت‌گرایانه ترامپ به‌گونه‌ای بود که او را از نظر ایدئولوژیکی بیشتر نزدیک به نامزدهای چپگرای حزب دموکرات می‌ساخت تا نامزدهای حزب جمهوری‌خواه، مشابه افرادی همچون برنی سندرز که علیه قراردادهای TPP و نفتا و در حمایت از کارگر آمریکایی صحبت می‌کردند (Epstein & Nelson, 2016).

در نهایت مخالفت نخبگان حزب جمهوری‌خواه با ترامپ تا حدی بالا گرفت که بزرگان این حزب، ترامپ را به دلیل زیر سؤال بردن جنگ علیه تروریسم جرج بوش، یک چپگرا نشان دادند. به‌عنوان مثال سناتور لیندسی گراهام دیگر نامزد انتخاباتی حزب، ترامپ را «مایکل مور»[1] حزب جمهوری‌خواه نامید. مکس بوت[2]، مشاور روبیو شکوه کرد که ترامپ دارد به چند دهه سیاست خارجی حزب جمهوری‌خواه که بر بین‌الملل‌گرایی و حمایت از تجارت آزاد، مهاجرت، دموکراسی و حقوق بشر استوار بوده، پشت می‌کند و روزنامه *وال استریت ژورنال* به عنوان یکی از پایگاه‌های رسانه‌ای حزب جمهوری‌خواه به کروز، کیسیک، بوش و روبیو توصیه کرد به جای مشغول شدن به یک‌دیگر، روی تهدید ترامپ متمرکز شوند (Jacob, 2016).

تصویر پیشنهاد شده توسط ترامپ، یک نوع دژ آمریکایی بود که از انواع خطرات فراملی بوسیله مجموعه‌ای از دیوارها جدا می‌شد با دیوار تعرفه از صادرات خارجی، با دیوار امنیتی از تروریست‌های مسلمان و با دیوار واقعی از مهاجران اسپانیایی‌تبار، با این ادراک که همه این

1. Michael Moore
2. Max Boot

خطرات ممکن است ذیل روند جاری جهانی‌شدن در ارتباط باشند. بعد از دهه‌ها انتظار، این نوع نگاه و وعده‌های ترامپ برای ملی‌گرایان تندرویی همانند پت بوکانان و حتی برای رأی‌دهندگان جمهوری‌خواهی معتدل‌تر از بوکانان که احساس می‌کردند تحت تأثیر روندهای بلندمدت جهانی شدن فرهنگ و اقتصاد، هویت فرهنگی، ملی و اقتصادی خود را از دست داده‌اند قابل قبول و خوشایند به نظر می‌آمد (Renchon & Suedfeld, 2021: 368).

در مورد مداخله‌گرایی نظامی ایالات‌متحده، ترامپ و تیم سیاست خارجی‌اش از مداخلاتی که به خوبی پیش می‌رفت حمایت می‌کردند ولی مخالف آن‌هایی بودند که در وضعیت بدی قرار دارد. ترامپ خود را یک ستیزه‌جوی تندرو معرفی می‌کرد و مخالفتی با سطوح بالای هزینه‌های دفاعی نداشت؛ اما او با مداخلات نظامی که به صورت ناامیدکننده‌ای بی‌پایان، بی‌نتیجه و از نظر اقتصادی بی‌ارزش بودند مخالف بود. در بیان وی، «آمریکا نمی‌تواند پلیس جهان باشد» و اگر دیگر در هیچ جنگی پیروز نمی‌شود و «از ملت‌های ثروتمند برای هیچ دفاع می‌کند» تقصیر نخبگان سیاسی است که نتوانسته‌اند برای استیفای منافع اقتصادی آمریکا در خارج از کشور، هوشمندانه بجنگند (Dueck, 2019: 105-106). ترامپ با انتقاد شدید از جنگ عراق، تقبیح «ملت‌سازی» و تکرار این مطلب که مداخله‌های ایالات‌متحده در جهان اسلام، هیچ سودی برای این کشور نداشته است، توانست آرای رأی‌دهندگان غیرمداخله‌گرای حزب جمهوری‌خواه را بدست آورد. در مقابل، او در موضوعات امنیت ملی چندان غیرمداخله‌گرا نبود و خواستار بی‌رحمانه‌ترین اقدامات علیه تروریست‌های جهادی و همچنین افزایش هزینه‌های دفاعی شد. زبان ستیزه‌جویانه وی علیه تروریست‌های جهادی از آنجا اهمیت داشت که اکثریت رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه در برابر داعش و القاعده دیدگاه‌های غیرمداخله‌گرایانه نداشتند (Renchon & Suedfeld, 2021: 368).

رمز پیروزی ترامپ در کارزار مقدماتی انتخابات ۲۰۱۶، موفقیت وی در متحد کردن ملی‌گرایان جمهوری‌خواه با بسیاری از غیرمداخله‌گرایان در یک هجوم تمام عیار علیه جناح بین‌الملل‌گرای حزب بود. اتفاقی که از جنگ جهانی دوم به این سو، سابقه نداشت. بسیاری از کارشناسان بر این موضوع اتفاق نظر دارند که از زمان ریاست‌جمهوری آیزنهاور، بین‌الملل‌گرایان جمهوری‌خواه بر ایده‌ها و عملکردهای سیاست خارجی حزب مسلط بوده‌اند، ملی‌گرایان در مواجهه با افزایش تهدیدات، از سیاست‌های آن‌ها حمایت کرده‌اند و غیرمداخله‌گرایان در حاشیه

قرار داشته‌اند. ملی‌گرایان جمهوری‌خواه بخش بزرگی از رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه را تشکیل می‌دهند، هرچند در بین نخبگان جمهوری‌خواه با نسبت بسیار کمتری نمایندگی می‌شوند. در صورتی که ملی‌گرایان جمهوری‌خواه متقاعد شوند تهدیدی علیه آمریکا وجود دارد، می‌توانند بسیار ستیزه‌جو باشند (Dueck, 2016: 2-3). در حقیقت، چرخش دیدگاه سیاست خارجی ملی‌گرایان به یکی از دو سوی بین‌الملل‌گرا و غیرمداخله‌گرای حزب، مهم‌ترین عامل تعیین کننده سیاست خارجی حزب جمهوری‌خواه بوده است. چرخشی که بیشتر تحت تأثیر نسبت بین دو متغیر امنیت و هزینه صورت گرفته است.

با انتخاب ترامپ به‌عنوان نامزد نهایی حزب جمهوری‌خواه، این‌بار نگاه ساختارشکنانه وی به سیاست خارجی آمریکا در مناظرات او با نماینده حزب دموکرات، هیلاری کلینتون تجلی یافت. بهترین عرصه برای فهم اختلاف نظر دو نامزد نهایی حزب دموکرات و جمهوری‌خواه در خصوص سیاست مداخله‌گرایی دولت آمریکا، موضوع جنگ داخلی سوریه بود. در حالی که هیلاری کلینتون خواستار ایجاد یک منطقه پرواز ممنوع در سوریه و مناطق امن روی زمین برای محافظت از جان غیرنظامیان شده بود، دونالد ترامپ با این پیشنهاد به شدت مخالفت کرده و آن را به علت تقابل با سه دولت سوریه، ایران و روسیه، زمینه‌ساز جنگ جهانی سوم می‌دانست. مخصوصاً با توجه به این خطر که روسیه یک قدرت بزرگ اتمی است. از نگاه ترامپ، داعش برای آمریکایی‌ها اولویت بالاتری از سوریه داشت و آنچه آمریکا باید انجام می‌داد تمرکز بر روی داعش به جای سوریه بود (Gambino, 2016). مشخص است که هرقدر نامزد دموکرات دیدگاه موسعی در خصوص مداخله‌گرایی آمریکا دارد، ترامپ تنها بر روی حذف کانون تهدید و جلوگیری از ظهور تهدیدهای جدید متمرکز است. دیگر اظهارات ترامپ، اختلاف دیدگاه عمیق وی با راهبرد دولت اوباما در سوریه را بهتر نشان می‌دهد. در مناظره انتخاباتی ۱۹ اکتبر با هیلاری کلینتون، ترامپ سیاست جنگ علیه دولت بشار اسد را به علت تقویت داعش و هل دادن بیشتر سوریه به سمت ایران و روسیه زیر سؤال برد. از نگاه وی، آمریکا مطمئن نیست شورشیان سوری چگونه افرادی هستند و با سرنگونی اسد، ممکن است بدتر از وی بر سر کار بیاید (Habeeb, 2017). اما هرقدر موضع ترامپ در برابر دولت سوریه، نسبت به دموکرات‌ها نرم‌تر بود، در موضوع مقابله با داعش آنقدر سرسختی از خود

نشان داد که حتی احتمال استفاده از سلاح‌های اتمی تاکتیکی برای از بین بردن این گروه را رد نکرد (Geier, 2016).

بر مبنای سیاست‌های اعلامی، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که ترامپ گرچه در موضوعات امنیت ملی و هر آنچه آن را به‌عنوان یک تهدید فوری علیه منافع آمریکا می‌دید به شدت ستیزه‌جو بود ولی در کل، نسبت به نامزد حزب دموکرات و اغلب دیگر نامزدهای حزب جمهوری‌خواه، علاقه بسیار کمتری به بین‌الملل‌گرایی و مداخله‌گرایی در سیاست خارجی نشان می‌داد. گرچه در دوران منتهی به ریاست جمهوری ترامپ، ظهور گروه تروریستی داعش، تجلی دیگری از تهدید تروریسم را سبب می‌شود ولی به نظر می‌رسد در طول بیش از یک دهه پیش از آن، اعتبار تهدید تروریسم برای ملت آمریکا از جمله رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه تا حد زیادی کاهش یافته است. کمرنگ شدن تهدید تروریسم نکته چندان عجیبی نیست زیرا از همان ابتدا نیز اعتبار تهدید تروریسم تنها متکی بر عملیات استثنائی ۱۱ سپتامبر و گفتمان‌سازی پرشدت سیاستمداران آمریکایی حول آن بوده است وگرنه آشکار است که چنان تهدیدی با فاصله هزاران کیلومتری از مرزهای آمریکا و بدون هیچگونه پشتوانه فناورانه، اقتصادی و سرزمینی قابل ملاحظه، هرگز نمی‌توانست با تهدید یک قدرت بزرگ هسته‌ای همانند شوروری قابل قیاس باشد. به نظر می‌رسد مقارن شدن کاهش احساس تهدید از تروریسم با آشکار شدن هزینه‌های سنگین راهبرد جنگ علیه تروریسم- که به عنوان نمونه در تأکیدهای مداوم دونالد ترامپ بر هزینه هفت هزارمیلیارد دلاری جنگ‌های آمریکا در غرب آسیا، تجلی یافته است- زمینه را برای رویگردانی جمهوری‌خواهان از بین‌الملل‌گرایی و غلبه یافتن گفتمان سیاست خارجی ترامپ فراهم می‌آورد.

۳-٦- چشم‌انداز سیاست خارجی دولت دوم ترامپ

بر مبنای نتایج پژوهش حاضر در خصوص «تحول در ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان» و «نحوه اثرگذاری آن بر شکل‌گیری سیاست خارجی دولت اول ترامپ»، به نظر می‌رسد بتوان چارچوب‌های اصلی شکل‌دهنده به سیاست خارجی دولت دوم ترامپ را نیز مورد شناسایی و تجزیه و تحلیل قرار داد. از این منظر می‌توان گفت از سال ۲۰۱۶ تاکنون برجسته‌ترین روند در «ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان»، تقویت بیش از پیش جایگاه

ترامپ و گفتمان سیاست خارجی وی درون حزب جمهوری‌خواه بوده است. بر همین اساس، برخی از برجسته‌ترین رسانه‌های آمریکایی فاصله گرفتن هرچه بیشتر حزب جمهوری‌خواه از میراث ریگان در سیاست خارجی را به‌عنوان یک تحول بنیادین و مشهود در این حزب مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند. رسانه‌هایی که از کارزار انتخاباتی ۲۰۲۴ به‌عنوان نقطه عطفی برای رویگردانی کامل حزب جمهوری‌خواه از بین‌الملل‌گرایی قاطعانه ریگان به سمت شبه‌انزواگرایی ترامپ، یاد می‌کنند (Goodwin, Arnsdorf & Sotomayor, 2023; Lauter, 2023; Brownstein, 2023). برخی از اندیشمندان مطرح آمریکایی در حوزه روابط بین‌الملل نیز معتقدند همانطور که دوقطبی ایجاد شده بین دوایت آیزنهاور و رابرت تفت در ۱۹۵۲، توانست به نقطه عطفی برای سلطه شش دهه‌ای (از ۱۹۵۲ تا ۲۰۱۶) بین‌الملل‌گرایی بر انزواگرایی در حزب جمهوری‌خواه تبدیل شود، دو قطبی انتخابات ۲۰۲۴ توانسته است عکس این معادله را رقم بزند. در همین راستا، دو تن از مقامات اسبق سیاست خارجی آمریکا و رؤسای اندیشکده‌های مطرح سیاست خارجی این کشور، ریچارد هاس[1] (رئیس پیشین شورای روابط خارجی[2]) و اِیوو دالدِر[3] (رئیس پیشین شورای شیکاگو در امور جهانی[4]) معتقدند ترامپیسم به معنای انزواگرایی و یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی، به گرایش مسلط در حزب جمهوری‌خواه تبدیل شده است. از نگاه دالدر، این‌که هر دو پیشتاز کارزار مقدماتی حزب جمهوری‌خواه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ (ترامپ و دسانتیس) نسبت به تعاملات بین‌المللی آمریکا با دیده تردید می‌نگریستند به معنای آن بود که افول بین‌الملل‌گرایی درون این حزب به یک روند دائمی تبدیل شده است (Brownstein, 2023).

در طول کارزار انتخاباتی ۲۰۲۴، اظهارات ترامپ و حلقه اول حامیانش در موضوعات مختلف سیاست خارجی، بیانگر تمایل ایشان به تداوم رویکرد دولت اول ترامپ در حمایت از ملی‌گرایی و حمایت‌گرایی اقتصادی بود. رویکردی که در تقابل با همکاری‌های بین‌المللی دنبال می‌شد. از نگاه ناظران، حمایت بیش از پیش ترامپ و مشاورانش از مواردی چون تقابل تجاری با چین، جنگ تعرفه‌ای، بازنگری در تعهدات بین‌المللی آمریکا، بازنگری در کمک‌های خارجی و کاهش

1. Richard Haass
2. Council on Foreign Relations
3. Ivo Daalder
4. Chicago Council on Global Affairs

سطح تعهدات به ناتو، بیانگر احتمال افزایش شکاف بین ایالات‌متحده و متحدانش و فشار بیشتر به نظم بین‌المللی لیبرال در دولت دوم ترامپ خواهد بود (Bukhari et al., 2025: 51-53).

در این میان، جنگ اوکراین را می‌توان محوری‌ترین چالش در موضوعات سیاست خارجی کارزار انتخاباتی ۲۰۲۴ دانست. پیمایش‌های انجام شده در آغاز این جنگ بیانگر آن بود که در هر دو حزب عمده آمریکا، از هر ده نفر، هشت نفر از ارسال تسلیحات و کمک‌های نظامی آمریکا به اوکراین حمایت می‌کنند اما پس از حدود گذشت یکسال و افزایش سرسام‌آور هزینه‌های حمایت از اوکراین (اعم از کمک‌های مالی و نظامی و تورم ناشی از جنگ)، این روند در مورد رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه تغییر کرد. در حالی حمایت جمهوری‌خواهان از تداوم کمک‌ها به اوکراین ۲۵ درصد کاهش یافت که میزان حمایت رأی‌دهندگان دموکرات تغییر چندانی پیدا نکرد (Lauter, 2023). افزایش این شکاف در ادامه نیز با شیب کمتری ادامه یافت. در سومین سال پس از آغاز جنگ، در حالی ۴۲ درصد از جمهوری‌خواهان کمک‌های ارسال شده به اوکراین را بسیار بیش از حد توصیف می‌کردند که این نسبت در بین دموکرات‌ها، تنها ۱۳ درصد بود و علی‌رغم حساسیت سنتی بیشتر جمهوری‌خواهان بر روی مسائل امنیت ملی، در حالی تنها ۱۹ درصد از جمهوری‌خواهان تهاجم روسیه علیه اوکراین را تهدیدی عمده علیه منافع ایالات‌متحده می‌دانستند که این عدد در بین دموکرات‌ها ۴۲ درصد بود (Copeland, 2024). پیوستن ران دسانتیس[1] به جمع مخالفین کمک‌های ایالات‌متحده به اوکراین، در همین چارچوب قابل تحلیل است. دسانتیس که یکی از نامزدهای مطرح حزب جمهوری‌خواه در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ و بزرگ‌ترین امید بین‌الملل‌گرایان حزب برای شکست ترامپ بود، علی‌رغم این‌که پس از اشغال کریمه همواره از تسلیح اوکراین حمایت می‌کرد در مارس ۲۰۲۳، همچون ترامپ و گروه رو به گسترشی از قانونگذاران جمهوری‌خواه در مجلس نمایندگان، مسئله اوکراین را خارج از دایره منافع حیاتی ایالات‌متحده معرفی نمود (Goodwin, Arnsdorf & Sotomayor, 2023)، موضوعی که انتقاد شدید برخی از نمایندگان جناح بین‌الملل‌گرای حزب در سنا از جمله لیندسی گراهام، جان کورنین[2] و مارکو روبیو را به دنبال داشت و سبب شد این اقدام وی را با رفتار دلجویانه نویل چمبرلین[3] نسبت به هیتلر

1. Ron DeSantis
2. John Cornyn
3. Neville Chamberlain

مقایسه کنند. علاوه بر سناتورهای یاد شده، مایک پِنس[1] و نیکی هِیلی[2] دیگر نامزدهای مطرح حزب برای انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ نیز با انتقاد از ترامپ و دسانتیس، مسئله اوکراین را جزء منافع حیاتی ایالات‌متحده دانسته و به این ترتیب اصلی‌ترین خط تقابل حزبی در موضوع سیاست خارجی را مشخص کردند (Lauter, 2023).

رویگردانی جمهوری‌خواهان از بین‌الملل‌گرایی متوقف به پایگاه رأی حزب جمهوری‌خواه نمانده و هرچه گذشته به نخبگان و سیاستمداران حزبی بیشتری سرایت کرده است. بنیاد هرتریج[3] یکی از این مراکز نخبگانی است. اندیشکده‌ای که از دوره ریگان، مشاور معتمد دولت‌های جمهوری‌خواه و مروّج دکترین «صلح از طریق قدرت» وی بوده اما در سال‌های اخیر با فاصله گرفتن از هیأت حاکمه حزب جمهوری‌خواه به ملی‌گرایان محافظه‌کار یا همان راست جدید حزب نزدیک شده است. مخالفت بنیاد هرتریج با تصویب لایحه کمک ۴۰ میلیارد دلاری به اوکراین در کنگره، یکی از مهم‌ترین کنش‌های آن در این راستا بوده است (Rogin, 2022). اتفاقات «کنفرانس کنش سیاسی محافظه‌کار»[4] در ۲۰۲۳ وجه دیگری از این ماجراست. کنفرانسی که همواره طیف متنوعی از جمهوری‌خواهان طرفدار ریگان شامل حامیان مالی، مقامات منتخب و افراد تأثیرگذار حزب را نمایندگی می‌کرد، در سال‌های اخیر به تسخیر طرفداران ترامپ و مخالفان بین‌الملل‌گرایی درآمده است (Kornfield, 2023). نماینده جمهوری‌خواه، مارجوری تیلور گرین[5] در این کنفرانس از ولادیمیر زلنسکی[6] برای این‌که می‌خواهد دختران و پسران آمریکایی را در اوکراین به کام مرگ بکشاند انتقاد کرد و کَری لِیک[7]، نامزد سابق حزب در انتخابات فرمانداری آریزونا از این‌که صدها میلیارد دلار از پول مردم آمریکا برای شروع جنگ جهانی سوم در اوکراین هزینه می‌شود (Lauter, 2023).

در پایان می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که روندهای مورد اشاره در ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان و گفتمان سیاست خارجی ترامپ، تداوم همان روندها و تحولاتی است که از پیش از ۲۰۱۶ در حزب جمهوری‌خواه شکل گرفته است. به نظر می‌رسد هزینه‌هایی که ماجراجویی‌های دولت بایدن در شرق اروپا برجای گذاشته است گرایش‌های ضدبین‌الملل‌گرایانه

1. Mike Pence
2. Nikki Haley
3. Heritage Foundation
4. Conservative Political Action Conference (CPAC)
5. Marjorie Taylor Greene
6. Volodymyr Zelensky
7. Kari Lake

در بین جمهوری‌خواهان را تشدید نموده است. سیاست خارجی چند هفته اول شروع به کار دولت ترامپ نیز مؤید این امر است. گرچه ترامپ و مقامات ارشد سیاست خارجی دولت وی به روش مألوف در دولت اول ترامپ، تلاش می‌کنند تصویری ستیزه‌جو و غیرقابل پیش‌بینی از سیاست خارجی مدنظر خود را بازنمایی کنند اما تلاش‌های ضمنی برای برقراری و حفظ آتش‌بس در لبنان و غزه (علیرغم تعهد ایدئولوژیک بالاتر جمهوری‌خواهان به تأمین امنیت رژیم صهیونیستی) و تلاش‌های آشکار دولت ترامپ برای پایان دادن به جنگ اوکراین از جمله با شروع مذاکرات با روسیه در عربستان، بیانگر تلاش این دولت برای کاهش هزینه‌های مداخله‌گرایی ایالات‌متحده در جهان است. سایر اقدامات آغازین دولت دوم ترامپ همچون خروج از برخی معاهدات یا نهادهای بین‌المللی، تعلیق کمک‌های خارجی، تقابل گفتاری دو طرف آمریکایی و اروپایی به‌ویژه در جریان کنفرانس امنیتی مونیخ، برخورد با مهاجران و تهدیداتی که متوجه گرینلند و کانال پاناما شده است بر تشدید رویگردانی از بین‌الملل‌گرایی در این دولت صحه می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

ظهور ترامپ و تغییر شگرفی که به‌دنبال آن در سیاست خارجی ایالات‌متحده اتفاق افتاد، بیش از همه متأثر از انعکاس تحولات سطح بین‌الملل در آیینه ترجیحات سیاست خارجی حزب جمهوری‌خواه است. در بررسی مجموع پویایی‌هایی که درون حزب جمهوری‌خواه اتفاق افتاد تا در نهایت زمینه‌ساز شکل‌گیری و غلبه یافتن راهبرد سیاست خارجی دولت ترامپ شود اثرگذاری مستقیم دو عامل تهدید و هزینه آشکار است. رابطه علیّت در اینجا به این صورت معنا می‌یابد که همگام با کاهش تهدیدات علیه منافع و امنیت ایالات‌متحده، تمایل به بین‌الملل‌گرایی در بین جمهوری‌خواهان کاهش می‌یابد. به عبارتی در نبود یک تهدید بزرگ و مؤثر علیه آمریکا، هزینه‌های بالای بین‌الملل‌گرایی و مداخله‌گرایی توسط جمهوری‌خواهان تحمل نمی‌شود. پژوهش حاضر با بررسی دو دوره زمانی دیگر در تاریخ ایالات‌متحده، وجود چنین سنتی را در ترجیحات سیاست خارجی حزب جمهوری‌خواه تأیید می‌نماید. بازگشت به انزواگرایی در سیاست خارجی سه دولت جمهوری‌خواه پس از جنگ جهانی اول به‌دنبال از بین رفتن تهدید محور متحدین و همچنین کاهش گرایش به بین‌الملل‌گرایی (ظهور نوانزواگرایی) در تمایلات سیاست خارجی

جمهوری‌خواهان پس از حذف تهدید کمونیسم شوروی، تأیید کننده وجود چنین معادله‌ای در بین جمهوری‌خواهان است.

به نظر می‌رسد ترامپ با بهره بردن همزمان از تلفیق عناصری از ستیزه‌جویی ملی‌گرا و غیرمداخله‌گرایی درون حزب جمهوری‌خواه در گرایش‌های سیاست خارجی خود، در زمان مناسب در جایگاه نظری مناسبی (نقطه تعادل معادله امنیت-هزینه حزب جمهوری‌خواه) قرار گرفته بود. همین موضوع، به یکی از دلایل اصلی چرخش شگفت‌آور پایگاه رأی حزب جمهوری‌خواه و بخشی از سیاستمدارن حزب به سمت وی تبدیل می‌شود. چرخشی که با پشت کردن غیرقابل منتظره ایشان به هیأت حاکمه حزبی اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر، برپایه اظهارات نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری در کارزار مقدماتی حزب، رأی‌دهندگان جمهوری‌خواه و سیاستمداران سطوح میانی حزب (غیرنخبگان)، دونالد ترامپ را همان‌قدر که بازتاب‌دهنده دغدغه‌های امنیتی خود می‌بینند، انعکاس‌دهنده نگرانی‌هایشان در خصوص هزینه‌های بین‌الملل‌گرایی آمریکا نیز می‌یابند. بدین ترتیب در بستر تغییر در ترجیحات سیاست خارجی جمهوری‌خواهان، ترامپ شدیدترین رویگردانی از بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی ایالات‌متحده از زمان جنگ جهانی دوم را رهبری می‌کند که بیش از همه در کاهش هزینه‌های مداخله‌گرایی ایالات‌متحده در جهان تجلی یافته است. هزینه‌هایی که از منظر دولت ترامپ و مشاوران وی، ایالات‌متحده را از رقابت با چین در عرصه جهانی عقب انداخته است.

از این منظر به نظر می‌رسد راهبرد سیاست خارجی دولت دوم ترامپ، بیش از جنگ‌های نظامی و حتی اقتصادی پر هزینه، متکی بر تشدید جنگ روانی در جهت تسلیم کردن بی‌هزینه رقبا باشد. گمانه‌زنی برخی از رسانه‌ها و سیاستمداران آمریکایی در خصوص حمله قریب‌الوقوع آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران در هفته‌های ابتدایی پیروزی ترامپ، در همین راستا ارزیابی می‌گردد. بنابراین، بر مبنای آنچه در خصوص منطق امنیت- هزینه در سیاست خارجی دولت ترامپ گفته شد می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که هرقدر اقدامات نظامی علیه ایران یا سایر کشورهای مورد تهدید آمریکا برای دولت ترامپ کم‌هزینه جلوه کرده یا امکان بزرگنمایی تهدید کشورهای یاد شده علیه امنیت ملی آمریکا در بین توده‌های جمهوری‌خواه فراهم شود احتمال انجام چنین اقداماتی افزایش می‌یابد. به همین جهت به نظر می‌رسد برای جمهوری اسلامی ایران و سایر

دولت‌های مستقل بهترین راهبرد در مواجهه با دولت دوم ترامپ، افزایش توان بازدارندگی و نمایش عزم دفاعی درکنار رویکرد محتاطانه نسبت به تنش‌آفرینی‌های مصنوعی و نقش‌آفرینی منفی طرف‌های ثالث باشد.

فهرست منابع

دهشیار، حسین. (۱۳۸۸). *سیاست خارجی آمریکا. واقع‌گرایی لیبرال*. تهران: خط سوم.

جلالی، محمدرضا؛ شهابی، روح الله؛ یوسفی، بهرام و عامری گلستانی، حامد. (۱٤۰۰). بررسی تطبیقی رویکرد آمریکا به نظام بین الملل: با تاکید بر نقش باراک اوباما و دونالد ترامپ. *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۱٤(٤۸)، ٥٤-۳٦.

شولزینگر، رابرت د. (۱۳۷۹). *دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸)*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۷). *مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی*. چاپ دوم، تهران: سمت.

نیومن، ولیام لارونس. (۱۳۹۰). *شیوه های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمّی (جلد دوم)*. ترجمه حسن دانائی فرد و سید حسین کاظمی. تهران: مؤسسه کتاب مهربان نشر.

Ashbee, E., Hurst, S. (2020). The Trump foreign policy record and the concept of transformational change. Global Affairs, 6(1), 5-19.

Atabey, G.E., Karademir, B.S. (2020). Neo-isolationism in the US Foreign Policy under Obama and Trump Administrations: A Power Transition Perspective on the End of Global Leadership.

Brownstein, R. (2023). In 2024, Republicans may complete a historic foreign policy reversal. available at: https://www.cnn.com/2023/03/28/politics/gop-foreign-policy-debate-2024/index.html (last access: 20/05/2023).

Bukhari, S.R.H., Jalal, S.U., Ali, M., Haq, I.U., Irshad, A.U.R.B. (2025). America First 2.0: Assessing the Global Implications of Donald Trump's Second Term. *Qlantic Journal of Social Sciences and Humanities*, *6*(1), 51-63.

Copeland, J. (2024). Wide partisan divisions remain in Americans' views of the war in Ukraine. available at: https://www.pewresearch.org/short-reads/2024/11/25/wide-partisan-divisions-remain-in-americans-views-of-the-war-in-ukraine/ (last access: 17/02/2025).

Daalder, I.H., Lindsay, J.M. (2003a). America unbound: The Bush revolution in foreign policy. Brookings Institution Press.

Daalder, I.H., Lindsay, J.M. (2003b). The Bush Revolution: The Remaking of America's Foreign Policy. brookings. Available at: https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/06/20030425.pdf (Accessed 29 May 2022).

Dueck, C. (2008) *Reluctant Crusaders*. Princeton: Princeton University Press.

Dueck, C. (2010) *Hard line: The republican party and US foreign policy since World War II*. Princeton: Princeton University Press.

Dueck, C. (2016). Republican Party Foreign Policy: 2016 and Beyond. Foreign Policy Research Institute, 22.

Dueck, C. (2019) *Age of Iron: On Conservative Nationalism*. Oxford: Oxford University Press.

Dumbrell, J. (1999). Varieties of Post-Cold War American Isolationism. Government and Opposition, 34(1), 24-43.

Epstein, R., Nelson, C.M. (2016). Donald Trump Lays Out Protectionist Views in Trade Speech. available at: https://www.wsj.com/articles/donald-trump-lays-out-protectionist-views-in-trade-speech-1467145538 (last access: 14/12/2021).

Fensterwald, B. (1958). The anatomy of American isolationism and expansionism. *Journal of Conflict Resolution 2*, 2: 111-139, <DOI/10.1177/002200275800200201>.
Fordham, B.O. (2009). The limits of neoclassical realism: additive and interactive approaches to explaining foreign policy preferences. Neoclassical realism, the state, and foreign policy, 251-279.
Gambino, L. (2016). Donald Trump: Hillary Clinton's policy for Syria would 'lead to world war three'. available at: https://www.theguardian.com/us-news/2016/oct/25/donald-trump-hillary-clinton-syria-world-war-three (last access: 8/12/2020).
Geier, B. (2016). Donald Trump Won't Rule Out Using Nukes Against ISIS. available at: https://fortune.com/2016/03/23/trump-nuclear-weapons-isis/ (last access: 21/05/2021).
Goodall, A. (2014). US Foreign Relations under Harding, Coolidge, and Hoover. *A Companion to Warren G. Harding, Calvin Coolidge, and Herbert Hoover*, 53-76.
Goodwin, L., Arnsdorf, I., Sotomayor, M. (2023). A Republican 'civil war' on Ukraine erupts as Reagan's example fades. available at: https://www.washingtonpost.com/politics/2023/03/15/republican-ukraine-support/ (last access: 20/05/2023).
Greene, J.R. (2005). The George H.W. Bush Years (Presidential Profiles). Infobase Publishing. New York.
Habeeb, M. (2016). Clinton and Trump clash over Iraq, Syria, refugees. available at: https://thearabweekly.com/clinton-and-trump-clash-over-iraq-syria-refugees (last access: 8/12/2020)
Henriksen, T.H. (2017). Cycles in US foreign policy since the Cold War. Palgrave Macmillan.
Ikenberry, G.J. (2017). The plot against American foreign policy: Can the liberal order survive. Foreign Aff., 96, 2.
Jacob, H. (2016). Trump Is Trampling Over the GOP's Corpse. available at: https://www.politico.com/magazine/story/2016/02/donald-trump-2016-gop-republican-party-213642 (last access: 14/12/2021).
Jøssang, T. (2014). Representations of American Exceptionalism-The Exceptionalist Rhetoric of Ron Paul and Mitt Romney (Master's thesis).
Johnstone, A. (2011). Isolationism and internationalism in American foreign relations. *Journal of Transatlantic Studies 9*, 1: 7-20, <DOI/10.1080/14794012.2011.550772>.
Kornfield, M. (2023). Trump takes victory lap at conservative conference. available at: https://www.washingtonpost.com/politics/2023/03/04/cpac-trump-speech/ (last access: 20/05/2023).
Lauter, D. (2023). As GOP moves away from Reagan, a generational divide opens on foreign policy. available at: https://www.latimes.com/politics/newsletter/2023-03-17/republicans-reagan-ukraine-foreign-policy-essential-politics (last access: 20/05/2023).
Lizza, R. (2016). Donald Trump's Very Republican Foreign-Policy Speech. available at: https://www.newyorker.com/news/daily-comment/donald-trumps-very-republican-foreign-policy-speech (last access: 8/12/2020)
Löfflmann, G. (2019). From the Obama Doctrine to America First: The erosion of the Washington consensus on grand strategy. International Politics, 1-18.
Lynch, T.J. (2019). In the Shadow of the Cold War: American Foreign Policy from George Bush Sr. to Donald Trump. Cambridge University Press.
Marsden, L. (2014). 10 Conservative evangelicals, the Tea Party, and US foreign policy. Obama and the World: New Directions in US Foreign Policy, 120.
Mahoney, J. (2004). Comparative-historical methodology. Annu. Rev. Sociol., 30, 81-101.

Miller, E.A., Yetiv, S.A. (2001). The new world order in theory and practice: the Bush administration's worldview in transition. Presidential Studies Quarterly, 31(1), 56-68.
Nye Jr, J.S. (2003). US power and strategy after Iraq. Foreign Aff., 82, 60.
Powaski, R.E. (2019). The "Enlightened Realism" of George HW Bush, 1989–1993. In Ideals, Interests, and US Foreign Policy from George HW Bush to Donald Trump (pp. 13-55). Palgrave Macmillan, Cham
Renchon, S.A., Suedfeld, P. (Eds.). (2021). Trump Doctrine and the Emerging International System. Palgrave Macmillan.
Rogin, J. (2022). A conservative think tank turns away from Reagan and toward Trump. available at: https://www.washingtonpost.com/opinions/2022/09/15/heritage-foundation-republican-foreign-policy/ (last access: 20/05/2023).
Rohac, D. (2015). Time for A Reithink?: Libertarians and Foreign Policy. World Affairs, 91-96.
Sarlin, B. (2016). Sparks Fly at Rowdy 2016 Republican Debate in South Carolina. available at: https://www.nbcnews.com/politics/2016-election/sparks-fly-rowdy-republican-debate-south-carolina-n518471 (last access: 8/12/2020)
Schonberg, K.K. (2001). Paradigm Regained: The New Consensus in US Foreign Policy. Security Dialogue, 32(4), 439-452.
Schweller, R.L. (2018a). Three Cheers for Trump's Foreign Policy: What the Establishment Misses. Foreign Aff., 97, 133.
Schweller, R.L. (2018b). Opposite but compatible nationalisms: a neoclassical realist approach to the future of US–China relations. The Chinese Journal of International Politics, 11(1), 23-48.
Steinhauer, J. (2016). Paul Ryan Faces Tea Party Forces That He Helped Unleash. available at: https://www.nytimes.com/2016/03/03/us/politics/paul-ryan-faces-tea-party-forces-that-he-helped-unleash.html (last access: 25/03/2022).
Streissguth, Thomas, et al. (2010). *Isolationism*. New York: Infobase Publishing.
Strong, R.A. (2019). Character and Consequence: Foreign Policy Decisions of George HW Bush. Lexington Books.
Taliaferro, J.W. (2009). Neoclassical realism and resource extraction: State building for future war. Neoclassical realism, the state, and foreign policy, 194-226.
Tunander, O. (1991). Bush's brave new world a new world order—a new military strategy. Bulletin of Peace Proposals, 22(4), 355-368.
Volle, J.J. (2016). Twenty-Five Years of GOP Presidential Nominations: Threading the Needle. Springer.
Walt, S.M. (2020). Offshore Balancing in Populist Times. Horizons: Journal of International Relations and Sustainable Development, (15), 70-93.
Waterhouse, B.C. (2017). Donald Trump: Campaigns and Elections. available at: https://millercenter.org/president/trump/campaigns-and-elections (last access: 27/05/2021).
Webster, J. (2017). *Coolidge against the world: Peace, prosperity, and foreign policy in the 1920s*. A Master's Thesis, James Madison University, US.
Wilson, J.F. (1962). Harding's rhetoric of normalcy, 1920–1923. *Quarterly Journal of Speech 48*. 4: 406-411.
https://www.bbc.com/news/election-us-2016-35572261
https://www.nytimes.com/2016/01/15/us/politics/transcript-of-republican-presidential-debate.html

❊❊❊❊